ویژه اهل سنت

تحقیقی پیرامون

حیات و وفات خضر علیه السلام

مولانا محمدانور بدخشاني

مترجم: فیض محمد بلوچ

بسم الله الرحمن الرحيم

ویرایش جدید

تحقیقی پیرامون حیات و وفات خضر علیه‌السلام

مؤلف:

مولانا محمدانور بدخشانی

مترجم:

فیض محمد بلوچ

BP بدخشانی، محمد انور
۸۸/۴ حیات خضر / نویسنده محمد انور بدخشانی: مترجم فیض محمد بلوچ.
۹ح۴/ب/ خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۹۱.
ISBN: 978-964-2628-84-1
کتابنامه بصورت زیرنویس.
۱. خضر، پیامبر، الف. بلوچ، فیض محمد، مترجم. ب.عنوان
۲۹۷/۱۵۶

تحقیقی پیرامون حیات و وفات خضر علیه‌السلام

◄ مولف	مولانا محمدانور بدخشانی
◄ مترجم	فیض محمد بلوچ
◄ ناشر	خواجه عبدالله انصاری
◄ چاپ	دقت
◄ نوبت چاپ	سوم کتاب (ویرایش جدید چاپ اول) ۱۳۹۱
◄ قطع	رقعی
◄ شمارگان	۳۰۰۰

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۱-۸۴-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸

انتشارات خواجه عبدالله انصاری

تربت جام، خیابان قاضی محمد نعیم، پلاک ۱۰۹ تلفن: ۲۲۲۸۵۶۱-۰۵۲۸

فهرست مطالب

بخش نخست: دیدگاه منکران حیات خضر علیه‌السلام دلایل و براهین این گروه از علماء و صاحب‌نظران اسلامی

بخش دوم: دیدگاه و نظرگاه قائلانِ حیات خضر علیه‌السلام نقد و بررسی این دیدگاه، در پرتو دلایل عقلی و براهین نقلی

بخش سوم: واپسین سخن فصل شانزدهم از کتاب «المنار المنیف فی الحدیث الضعیف» ابن جوزی رحمه الله

مقدمه مترجم

پروردگارا! سپاس و ستایش حقیقی تو را سزاست که با قلم قدرتِ خویش، جامعه‌ی بشریت را به زیور علم و دانش، آراستی و انسانیت را در زیر لوای فرهنگ و معارف، تعالی بخشیدی.

و درود بی‌پایان و تحیّات پیاپی و پیوسته بر رسول و فرستاده‌ی گرامی تو «حضرت محمد بن عبدالله»ﷺ و خاندان و یاران ارجمندش که سراسر عمر و مَساعی خود را در جهت تعلیم و ارشاد جوامع بشری - بی‌هیچ وقفه و فتوری - مصروف داشتند و آنی از روشنگری و ایجاد بینش دینی باز نماندند.

در شروع، مترجم، توجه خوانندگان محترم را به چند نکته‌ی مهم و اساسی جلب می‌کند:

(۱)

داستان موسی علیه السلام و خضر علیه السلام به روایت قرآن:

خداوند بلند مرتبه در سوره کهف آیات ۶۰ تا ۸۲ داستان موسی علیه السلام و خضر علیه السلام را این گونه به تصویر می کشد:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ
الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (٦٠) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا
حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (٦١) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ
لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا (٦٢) قَالَ
أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا
الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (٦٣) قَالَ ذَٰلِكَ
مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (٦٤) فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ
عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا (٦٥) قَالَ
لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا (٦٦)
قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٦٧) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ
تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (٦٨) قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي
لَكَ أَمْرًا (٦٩) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ
لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (٧٠) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ
أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (٧١) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ
إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٢) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ
وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (٧٣) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا

فَقَتَلَهُۥ قَالَ أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡـٔٗا نُّكۡرٗا
﴿٧٤﴾ ۞ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ﴿٧٥﴾ قَالَ
إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۭ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي
عُذۡرٗا ﴿٧٦﴾ فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهۡلَ قَرۡيَةٍ ٱسۡتَطۡعَمَآ أَهۡلَهَا فَأَبَوۡاْ
أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارٗا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥۖ قَالَ
لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرٗا ﴿٧٧﴾ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَۚ
سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ مَا لَمۡ تَسۡتَطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرًا ﴿٧٨﴾ أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ
فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا وَكَانَ
وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ﴿٧٩﴾ وَأَمَّا ٱلۡغُلَٰمُ فَكَانَ
أَبَوَاهُ مُؤۡمِنَيۡنِ فَخَشِينَآ أَن يُرۡهِقَهُمَا طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗا ﴿٨٠﴾ فَأَرَدۡنَآ
أَن يُبۡدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيۡرٗا مِّنۡهُ زَكَوٰةٗ وَأَقۡرَبَ رُحۡمٗا ﴿٨١﴾ وَأَمَّا ٱلۡجِدَارُ
فَكَانَ لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ
أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبۡلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسۡتَخۡرِجَا كَنزَهُمَا
رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِيۚ ذَٰلِكَ تَأۡوِيلُ مَا لَمۡ تَسۡطِع
عَّلَيۡهِ صَبۡرٗا ﴿٨٢﴾ ﴾

«(یادآور شو) زمانی را که موسی (پسر عمران، همراه با یوشع پسر نون، که خادم و شاگرد او بود، به امر خدا برای یافتن شخص فرزانه‌ای به نام خضر، بیرون رفت تا از او چیزهایی بیاموزد. موسی برای پیدا کردن این دانشمند بزرگ، نشانه‌هایی در دست داشت، همچون محلّ تلاقی دو

دریا و زنده شدن ماهی بریان شده، موسی عزم خـود را جـزم کرد و) به جوان (خدمتگذار) خود گفت: مـن هرگـز از پـای نمی‌نشینم تا این که به محلّ برخورد دو دریا می‌رسم؛ و یا ایـن که روزگاران زیادی راه می‌سـپرم * هنگـامی کـه بـه محـلّ تلاقی دو دریا رسیدند، ماهی خویش را از یاد بردنـد؛ و مـاهی در دریـا راه خـود را پـیش گرفـت و بـه درون آن خزیـد). هنگامی که (از آنجا) دور شدند (و راه زیادی را طـی کردنـد، موسی) به خدمتکارش گفت: غذای ما را بیاور؛ واقعـاً در ایـن سفرمان، دچار خستگی و رنج زیادی شده‌ایم * (خدمتکارش) گفت: به یادداری وقتی را که به آن صخره رفتیم (و استراحت کردیم)! من (بازگو کردن جریان عجیب زنده شدن و به درون آب شیرجه رفتن) مـاهی را از یـاد بـردم (کـه در آنجـا جلـو چشمانم روی داد!) جز شیطان بازگو کـردن آن را از خـاطرم نبـرده اسـت (بلـی! مـاهی پـس از زنـده شـدن) بـه طـرز شگفت‌انگیزی راه خـود را در دریـا پـیش گرفـت. (موسـی) گفت: این چیزی است که ما می‌خواستیم (چـرا کـه یکـی از نشانه‌های پیدا کردن گمشده‌ی ما است) پـس پیجویانـه از راه طی شده‌ی خود برگشتند. پس بنده‌ای از بندگان (صالح) مـا را (به نام خضر) یافتند که ما را مشمول رحمت خود ساخته و از جانب خویش به و علم فراوانی داده بودیم. موسی بـدو گفـت:

آیا (می‌پذیری که من همراه تو شوم و) از تو پیروی کنم بدان شرط که از آنچه مایه‌ی رشد و صلاح است و به تو آموخته شده است، به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز توان شکیبایی با من را نداری. و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از راز و رمز آن آگاه نیستی، شکیبایی کنی؟! (موسی) گفت: به خواست خدا، مرا شکیبا خواهی یافت و (در هیچ کاری) با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد. (خضر) گفت: اگر تو همسفر من شدی (سکوت محض باش و) درباره‌ی چیزی (که انجام می‌دهم و در نظرت ناپسند است) از من مپرس تا خودم راجع بدان برایت سخن بگویم. پس (موسی و خضر، با یکدیگر) به راه افتاده (و در ساحل دریا به سفر پرداختند) تا این که سوار کشتی شدند. (خضر در اثنای سفر) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی؟! واقعاً کار بسیار بدی کردی. (خضر) گفت: مگر نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبایی کنی؟ (موسی) گفت: مرا به خاطر فراموش کردن (توصیه‌ات) بازخواست مکن و در کارم (که یادگیری و پیروی از تو است) بر من سخت مگیر. به راه خود ادامه دادند تا آنگاه که (از کشتی پیاده شدند و در مسیر خود) به کودکی رسیدند. (خضر) او را کشت! (موسی) گفت: آیا انسان بی‌گناه و پاکی را

کشتی بدون آن که او کسی را کشته باشد؟ واقعاً کار زشت و ناپسندی کردی. (خضر) گفت: مگر به تو نگفتم که تو با من توان شکیبایی را نخواهی داشت؟ (موسی) گفت: اگر بعد از این، از تو درباره‌ی چیزی پرسیدم (و اعتراض کردم) با من همدم مشو؛ چرا که به نظرم معذور خواهی بود (از من جدا شوی).

باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند. از اهالی آنجا غذا خواستند، ولی آنان ازی مهمان کردن آن دو خودداری نمودند. ایشان در میان روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت (خضر) آن را تعمیر و بازسازی کرد. (موسی) گفت اگر می‌خواستی می‌توانستی در مقابل این کار، مزدی بگیری (و شکممان را بدان سیر کنی. آخر فداکاری با این مردمان فرومایه حیف است).

(خضر) گفت: اینک وقت جدایی من و تو است من تو را از حکمت و راز کارهایی که در برابر آنها نتوانستی شکیبایی کنی، آگاه می‌سازم.

و امّا آن کشتی، متعلّق به گروهی از مستمندان بود که (با آن) در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (و موقّتاً از کار بیفتد چرا که) سر راه آنان، پادشاه ستمگری بود که همه‌ی کشتیها (ی سالم) را غصب می‌کرد و می‌برد. و امّا

آن کودک (که او را کشتم) پدر و مادرش با ایمان بودند (و اگر زنده می‌ماند) می‌ترسیدم که سرکشی و کفر را بدانان تحمیل کند (و ایشان را از راه ببرد). ما خواستیم که پروردگارشان به جای و فرزند پاکتر و پرمحبّت‌تری بدیشان عطا فرماید. و امّا آن دیوار (که آن را بدون مزد، تعمیر کردم) متعلّق به دو کودک یتیم در شهر بود و زیر دیوار، گنجی وجود داشت که مال ایشان بود و پدرشان، مرد صالح و پارسایی بود (و آن را برایشان پنهان کرده بود). پس پروردگار تو خواست که آن دو کودک به حدّ بلوغ برسند - گنج خود را به مرحمت پروردگارت بیرون بیاورند (و مردمان بدانند که: صلاح پدران و مادران، برای پسران و دختران؛ و خوبی اصول، برای فروع، سودمند است) من به دستور خود، این کارها را نکرده‌ام (و خودسرانه، دست به چیزی نبرده) و بلکه فرمان خدا را اجرا نموده‌ام و برابر رهنمود او رفته‌ام). این بود راز و رمز کارهایی که توانایی شکیبایی در برابر آنها را نداشتی.»

(۲)

تذکر یک نکته‌ی مهم:

همه باید بدانیم که امروز اعتقاد به زنده بودن خضر علیه‌السلام

یا مرگش، نه باعث پیشرفت مسلمانان می‌شود و نه عامل عقب‌ماندگی آنها، چون هر دو نظریه، نه جزء اصول عقاید اسلام است و نه جزء امور تعبّدی و عبادی؛ و به مصلحت مسلمانان نیست که امثال این جزئیات را وسیله‌ی اختلاف و نزاع و تفرقه در بین مسلمانان قرار دهند - آنطور که امروز بعضی چنین می‌کنند - تا آنجا که کسی که معتقد است او زنده است مخالف خود را تکفیر می‌کند و برعکس. بنابراین اختلاف در این گونه مسائل، نه خدمتی به اسلام می‌کند و نه خدمتی به وحدت و اتحاد مسلمانان.

(۳)

اسم خضر علیه السلام:

در مورد اسم او روایات متعددی آمده است که صحیح‌ترین آنها، این است که اسم او: «بَلْیا» است.

(۴)

کنیه‌ی خضر علیه السلام:

کنیه‌ی وی «ابوالعباس» است و خضر لقب اوست. او را خضر نامیده‌اند برای اینکه در هر جایی که علفهای آن خشک بود می‌نشست آنجا سبز می‌شد، و گویند به این علت

بوده که هرگاه در جایی نماز می‌خواند اطراف او سرسبز می‌شد.

(۵)

نبوت او:

اکثر اهل علم معتقد به نبوت او هستند اما در اینکه آیا رسول[۱] نیز هست اختلاف نظر دارند، قول صحیح‌تر آن است که او نبی است نه رسول. و دلیل بر نبوت او آیه: ﴿...وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِى﴾ (کهف/۸۲) است. یعنی: من آن را به خواست و رأی خود انجام ندادم. ظاهر آیه دلالت بر آن دارد که خضر با وحی مستقیم آن کار را انجام داده است بدون واسطه‌ی دیگری. و نمی‌توان گفت که الهام بوده است چون الهام در غیر انبیاء بوده و حجتی نیست که عمل به آن الزامی باشد در حالی که او به آنچه که امر شده بود عمل کرد سپس موسی علیه السلام که پیامبر است از او می‌آموزد [و چون] متعلم تابع معلم است نمی‌شود موسی علیه السلام تابع کسی باشد که از او کمتر است.

۱- رسول کسی است که صاحب کتاب و شریعت است مانند موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام اما نبی فقط مسئول تبلیغ شریعت رسول زمان خود است مانند هارون علیه السلام و یحیی علیه السلام در ضمن فخر بشر خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هم رسول است و هم نبی.

بعضی از علما از جمله قشیری و ابوعلی ابن ابی موسی حنبلی و ابوبکر انباری گویند که خضر ولی بوده است.

(۶)

خوردن از آب حیات:

درباره‌ی اینکه خضرعلیه السلام از آب حیات نوشیده باشد، روایاتی آمده است که قابل اعتماد نیستند؛ برای اینکه از کعب الاحبار[۱] روایت شده و خالی از اسرائیلیات نیست.

(۷)

تصورات مردم پیرامون خضرعلیه السلام:

خضرعلیه السلام همان بنده‌ی صالحی است که خداوند در سوره‌ی کهف از او یاد کرده است. موسی‌علیه السلام با وی رفیق و هم سفر شد و از وی علم و دانش آموخت.

خضرعلیه السلام با موسی‌علیه السلام شرط کرد در مورد کارهایی که انجام می‌دهد صبر پیشه کند. موسی‌علیه السلام پذیرفت. خضر علیه السلام به او گفت: چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن

۱- کعب الاحبار: ابواسحاق کعب بن ماتع از یهودیان یمن بود که در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اسلام گروید. او یکی از راویان حدیث است. مترجم.

احاطه نداری صبر کنی؟! موسی علیه السلام با این عبد صالح که خداوند به او رحمتی عطا فرموده و از جانب خود بدو دانشی آموخته بود، هم سفر شد با هم.به راه افتادند تا وقتی که سوار کشتی شدند. عبد صالح آن را سوراخ کرد، موسی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟! ... تا آخر آن داستان که خداوند در سوره‌ی کهف آورده است.

موسی علیه السلام از رفتار و کردار او به شگفت آمد، تا اینکه از ایشان اسباب و علل این کارها را جویا شد. خضر در پایان بحث و گفتگو گفت: من این کارها را خودسرانه انجام نداده‌ام؛ این است تأویل آنچه نتوانستی بر آن شکیبا باشی. یعنی من این کارها را مطابق رأی خود انجام نداده‌ام، بلکه بنا به دستور خداوند متعال انجام دادم.

درباره‌ی زندگی خضر بعضی از مردم می گویند: ایشان بعد از موسی تا زمان عیسی تا عصر محمّد خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم همچنان می‌زیسته، و اکنون نیز زنده است و تا روز قیامت زنده خواهد بود. داستانها و روایات و مطالبی پیرامون ایشان ساخته و پرداخته شده است، از قبیل اینکه با فلانی ملاقات کرده، فلانی را خرقه پوشانیده، و یا با فلانی عهد و پیمان بسته است، و... بسیاری از داستانها و اقوال ساخته و پرداخته شده که فاقد دلیل وحیانی و برهان شرعی است.

هیچگونه دلیلی وجود ندارد بر اینکه خضر هم اکنون، چنانکه بعضی گمان می‌برند، زنده و حیّ و حاضر باشد، بلکه برعکس دلایلی از قرآن و سنّت و عقل و اجماع محققان امّت را در اختیار داریم مبنی بر اینکه خضر اکنون زنده نمی‌باشد. ناگفته نماند که حکمت طولانی بودن عمر خضر، چنانکه مردم می‌پندارند، در دشت و بیابان و کوهها چیست؟ چه فایده و نفعی از این ماجرا عاید امّت اسلامی می گردد؟ قطعاً پشت پرده‌ی چنین قضیه‌ای هیچگونه فایده‌ی شرعی و عقلی وجود ندارد. مردم پیوسته به دنبال اسطوره و داستانهای عجیب و غریب‌اند، و از جانب خود با خیال‌پردازی تصاویری از آنها می‌سازند، و بر آنها لباس دینی می‌پوشانند. این چنین اسطوره‌ها و داستانهای تخیّلی از سوی ساده‌اندیشان و کم‌خردان ترویج می‌یابند، و عدّه‌ای آنها را جزئی از دین می‌پندارند، در حالی که هیچ مبنای دینی ندارند! حکایاتی که درباره‌ی خضر روایت می‌شوند، همگی جعلی و ساختگی هستند، و خداوند بر حقّانیت آنها برهانی فرو نفرستاده است.

تقریظ مولانا محمد اسحاق صدّیقی

عضو مجلس دعوت و تحقیق اسلامی، و رئیس شعبه‌ی تخصّص در دعوت و ارشاد دانشگاه علوم اسلامی علّامه بنّوری، کراچی (پاکستان)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی:

خضر علیه‌السلام پیامبری از پیامبران خداست[1]؛ که قصّه‌ی ملاقات و مصاحبتش با موسی بن عمران علیه‌السلام و ظاهر شدن امور خارق‌العاده و شگفت‌انگیز از وی، در قرآن عظیم الشأن مذکور و مشهور است.

۱- اکثر اهل علم معتقد به نبوت خضر علیه‌السلام هستند، چرا که:

الف) خداوند نسبت به او فرموده است: [و آتیناهُ رحمة من عندنا] ؛ و «رحمت» هم به معنای نبوت در سوره‌ی «زخرف، آیه ۳۲» آمده است.

ب) ایشان دارای علم لدنّی بودند؛ و علم لدنّی مقتضی وحی است: «و علّمناهُ مِن لنا علماً».

ج) ایشان به موسی علیه‌السلام چیزهائی را آموخته است؛ و پیامبر هم جز از پیامبر، کسب علم نمی‌کند

د) جمله‌ی [وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي] در آیه‌ی (کهف / ۸۲) دلیل بر نبوّت ایشان است.

اما بعضی از علما،، از جمله: قشیری و ابوعلی بن ابی موسی حنبلی و ابوبکر انباری، قائل به ولیّ بودن ایشان هستند. خوانندگان عزیز می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، به تفاسیر معتبر در ذیل آیات ۶۵ و ۸۲ سوره‌ی کهف مراجعه فرمایند. (مترجم)

به همین جهت، عدّه‌ای از مردم، بر این باور و گمانند که: خداوند بلند مرتبه، ایشان را از میان تمام مردمان به این صفت و ویژگی (که تا روز قیامت زنده باشند و مرگ به سراغشان نیاید) خاص کرده است؛ در حالی که اگر ما، پیروان و طرفدارانِ پر و پا قرص حقّ و حقیقت باشیم، بدین واقعیت پی خواهیم برد که این پندار و گمان (عقیده داشتن به زنده بودن خضر علیه‌السلام) که منجر به اوهام و خرافاتِ عدیده‌ای در سطح جامعه‌ی مسلمانان می‌شود، در شریعت پاک محمدی، نه تنها هیچ جایگاه و منزلتی ندارد، بلکه مخالف با قواعد و اصول اسلامی نیز هست و دین مبین اسلام نیز آن را به شدّت مردود می‌داند.

و بدون شک، اثبات و اِحقاق حق و سدّباب مفاسدی که در شریعت مقدس اسلام مذموم و غیر قابل قبول است، یکی از شعبه‌های وزین و مهم، برای نصرت اسلام و مسلمانان است (تا جامعه‌ی اسلامی و انسانی را از فروافتادن در لجنزار خرافات و اَراجیف و اکاذیب باز دارد). به همین جهت این خبر، مرا خیلی مسرور و خوشحال گردانید که خداوند بلند مرتبه به برادر و دوست مخلص و مهربانم «**شیخ محمد انور بدخشانی**» (حفظه‌الله تعالی) این توفیق را عنایت فرمود تا در زمینه‌ی زنده بودن خضر علیه‌السلام (که امروز وِرد زبان عموم مردم

است)، جُستار و پژوهش مختصری را که البته در این زمینه بسیار جامع است، به رشته‌ی تحریر درآورد؛ خداوند بلند مرتبه به این استاد فاضل و وارسته، خیر و نیکی عنایت فرماید؛ چرا که ایشان، در این کتاب، با دلایل و براهین قوی و مُستدل، وفات خضر عليه السلام را ثابت نموده و بر گفته‌ی منکران فوتش که قائل به زنده بودن آن حضرت تا روز قیامت هستند، خط بطلان کشیده و آن را مردود دانسته است.

و در پایان، از خداوند بلند مرتبه خواستارم، تا این اثر را از مؤلّفش بپذیرد و به ایشان، بهترین پاداش را عنایت فرماید؛ و این کتاب را برای ایشان صدقه‌ی جاریه قرار داده و سبب هدایت عموم مردم (از اوهام و خرافات) بگرداند.

والله ولی التوفیق و الیه المرجع و المآب

محمد اسحاق صدیقی (عفی الله عنه)

۱۵ ربیع الاول، ۱۴۰۳ هـ. ق، مطابق با ۱۹۸۳/۱/۱ م

پیشگفتار مؤلف

اَلْـحَمْدُ لله الَّـذِیْ خَلَـقَ الْإِنْـسانَ مِـنْ طِـیْنٍ، ثُـمَّ قَـضی اَجَـلاً، وَ خَلَقَ الْـمَوْتَ وَ الْـحَیوةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، فَأَشْهَدُ اَنْ لّا اِلـهَ اِلَّا اللهُ وَحْـدَهُ لا شَرِیْـكَ لَـهُ وَ أَشْـهَدُ اَنَّ سَـیِّدَنا وَ مَوْلانـا مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، اَلَّذِیْ جَعَلَهُ لِلصِّدْقِ دَلِیْلاً، اَللّٰهُمَّ صَـلِّ وَ سَلِّمْ وَ بارِكْ عَلَیْهِ وَ عَلی آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ عُلَماءِ اُمَّتِهِ الَّذِیْنَ عَضُّوْا عَلَی الْـحَقِّ بِالنَّواجِذِ وَ ما بَدَّلُوْا تَبْدِیْلاً.

اَمّا بَعْدُ:

از دیرباز تاکنون، موضوع خـضر علیه السلام، پیرامـون زنـده یـا مرده بودنش - مانند دیگر اعمال و کردارش -، امری عجیـب و مبهم و شگفت‌انگیز و غریب بوده و هست؛ حتی این مسأله (عقیده به زنده بودن خضر علیه السلام)، علماء و اندیشمندان اسلامی را بر آن داشته است تا دست به کار شوند و در ایـن بـاره، بـه طور جدّی به اظهار نظر بپردازند و مطالبی را به عموم مـردم

بیان و ارائه نمایند. به همین جهت، نوشته‌ها و تألیفاتِ مستقلی را به این موضوع اختصاص داده‌اند و اختلافات و مشاجرات زیادی که در این مورد متداول بوده است را با تفصیل بیان نموده‌اند (و در این باره، هر گروه به تفصیل، به بیان اظهار نظرهای خود پرداخته‌اند، که در ذیل به برخی از این تألیفات اشاره می‌گردد).

«حافظ ابن کثیر»، این رساله را با همان عنوان «عجالة المنتظر فی شرح حال الخضر»، در کتابش «البدایة و النهایة» ذکر نموده است و در چند موضع از آن (ج ۱، صص ۳۳۰، ۳۴۰ و ۳۳۶) از این رساله، مباحثی را نقل نموده است.

علاوه بر این، «حافظ ابن حجر» در کتابش با عنوان «الاصابة»، در شرح حال خضر علیه السلام، از رساله‌ی ابن جوزی بهره گرفته و از آن، مطالبی را نقل نموده است.

۴. امام ابن تیمیّه رحمه الله نیز، رساله‌ای را درباره‌ی وفات خضر علیه السلام تألیف نموده است. چنان که این موضوع را شاگرد ارشدش، «ابن قیم»، در کتابش، تحت عنوان «أسماء مؤلّفات ابن تیمیة»، (چاپ مجتمع العلمی دمشق؛ سال ۱۳۷۲ هـ ق) ذکر کرده است.

۵. علامه «علی القاری، شارح صحیح بخاری»، رساله‌ای با عنوان «کشف الخدر عن أمر الخضر» دارد که در آن، وفات خضر علیه السلام را ثابت نموده است.

ولی در میان انبوه تمام تألیفات و جُستارهایی که پیرامون خضر علیه السلام نگاشته شده است، آنچه را که «علامه ابن حجر» در «الاصابة» در مورد خضر علیه السلام نوشته است، از دیگر آثار، برجسته‌تر و با اهمیّت‌تر به حساب می‌آید؛ چرا که ایشان در این کتاب، تمام مسائل و پرسش‌هایی که پیرامون حیات

تالیفات نویسندگانِ مُتقدّم، پیرامون حیات و وفات خضرعليه السلام

۱. ابوالحسن بن منـادی، (متوفّـای ۳۳۶ هــ.ق) کتـابی در مورد اثبات وفات خضرعليه السلام تألیف نموده است.

۲. عبـدالمغیث بـن زهیر الحربـی الحنبلـی البغـدادی، (متوفّای ۵۸۳ هـ.ق) معاصر ابن جوزی، کتابی دربارەی حیات خضرعليه السلام به رشتەی تحریر در آورده است.

۳. ابن جوزیﷺ در رد کتاب و نظریّـەی عبـدالمغیث بـن زهیر (که کتابی را در مورد حیات خـضرعليه السلام نگاشـته بـود)، رسـالەای را تحـت عنـوان «عجالـة المنتظـر فـی شـرح حـال الخضر»، تألیف نموده است.

ابن جوزی در این رساله، مانند دیگـر تألیفـاتش، از قبیـل «الموضوعات» و «المنار المنیف فـی الحـدیث الـضعیف»، بـه احادیث ضعیفی که پیرامون حیات و بقای خـضرعليه السلام وجـود دارد، اشاره کرده و آن‌ها را به طور مفّصل بیان نموده است.

خضر علیه السلام وجود دارد با تفصیل و به تمام و کمال، بیان کرده است و به تجزیه و تحلیل حکایاتِ نقل شده در مورد رؤیت و مشاهده‌ی خضر علیه السلام پرداخته است.

همچنین علامه ابن حجر نیز مانند «**حافظ ابن کثیر**»، این مسائل را به طور مفصّل، در کتاب دیگری به نام «**فتح الباری**» (ج ۱، صص ۳۰۹ و ۳۱۲) توضیح داده است؛ چنان که «**حافظ ابن کثیر**»، این مسائل را با تفصیل، در کتاب معروفش «**البدایة و النهایة**» (ج ۱، صص ۳۲۵ و ۳۳۷) بیان نموده است.

و از جمله کسانی که در مورد حیات خضر علیه السلام به توضیح و بررسی پرداخته است، می‌توان به «**علامه آلوسی حنفی**» رحمه الله اشاره کرد، که در تفسیرِ شهیر و معروفش: «**روح المعانی**» (ج ۱۵، صص ۳۲۰ و ۳۲۸) به طور مفصّل در این باره بحث نموده است.

آثار نویسندگان متأخّر،
پیرامون حیات و وفات خضر علیه السلام

از علماء و محققّان و دانشوران و صاحب‌نظرانِ متـأخّری که دست به قلم برده‌انـد، تـا در زمینـه‌ی حیـات خـضر علیه السلام، مباحث و مسائلی را بنگارند و در این باره قلم فرسایی نمایند، می‌توان به **مولوی عبدالغفور عظیم آبادی هندی** اشاره کرد که رساله‌ای را با عنوان «**تحقیق الحبر فی حیاة الخضر**» نگاشـته است.

وی در این رساله، از زبان رایج اردو استفاده کـرده اسـت. حجم این رسـاله، کوچـک اسـت و دارای ۲۳ صـفحه و هـر صفحه، حاوی ۱۷ سطر است؛ و **انتـشارات قیـصریّة**، در سـال ۱۳۰۵ هــق آن را به زیور چاپ آراسته نموده است.

این رساله، حاوی یک مقدّمه و دو بخش است؛ مؤلّف در مقدّمه، به بیان اسم خـضر علیه السلام بـا بیـان تمـام اختلافـاتی کـه

پیرامون اسمشان است پرداخته و با توضیح این که: آیا خضر علیه السلام، نبیّ بوده یا ولیّ، بشر بوده یا فرشته، اقدام نموده است.

بعد از این، برای هر بخش، دو فصل ترتیب داده است. در فصل نخست از بخش اول، از نبوت خضر علیه السلام و در فصل دوم، از ولایتش بحث به میان آورده و علی رغم اجماع جمهور بر نبوت خضر علیه السلام، ولایت ایشان را ترجیح داده است.

و همچنین در فصل اول از بخش دوم، از وفات خضر علیه السلام، و در فصل دوم، از حیاتش، مطالب و مباحثی را مطرح نموده است؛ و علی رغم اجماع جمهور بر وفات خضر علیه السلام، مدّعی اجماع جمهور بر حیات خضر علیه السلام شده است و اظهار داشته است که: این موضوع (قائل بودن حیات خضر علیه السلام) قول جمهور علماست.

و در پایان کتابش، تقاریظ پنج تن از علمای امثال خودش را که مخالف قول جمهور (در وفات و نبیّ بودن خضر علیه السلام) هستند، درج کرده است.

و از علماء و اندیشمندانِ متأخرِ دیگری که پیرامون حیات خضر علیه السلام مباحثی را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند، می‌توان استاد فاضل و گرانقدر، سید اصغر حسین دیوبندی، استاد حدیث در دانشگاه دیوبند، را نام برد. ایشان، رساله‌ای را

با عنوان «حیاة الخضر» به زبان اردو نگاشته است.

چاپ نخست این کتاب، در سال ۱۳۴۳ هـ‌ق، در دیوبند؛ و چاپ دوم این کتاب، در سال ۱۳۸۷ هـ.ق بعد از ۴۴ سال از چاپ نخستش، در اداره‌ی اسلامیّات، در لاهور پاکستان صورت گرفته است. این کتاب دارای ۷۷ صفحه و هر صفحه، حاوی ۱۹ سطر است و شامل ۹ عنوان است که به ترتیب، عبارتند از:

۱. تمهید و مقدّمه‌ای در بیان علّت تألیف کتاب؛ و ذکر گوشه‌ای از احوال خضر علیه‌السلام.

۲. ذکر اسم، نسب، عصر (روزگار) و نبوّت خضر علیه‌السلام.

۳. بیان اختلاف آرای علماء و اندیشمندان اسلامی، درباره‌ی ذوالقرنین و ذکر پاره‌ای از احوالش.

۴. بیان احوال یأجوج و مأجوج در پرتو آیات قرآن کریم.

۵. بیان ملاقات و مصاحبت موسی علیه‌السلام با خضر علیه‌السلام.

۶. بیان اختلاف علماء اسلامی در زمینه‌ی نبوّت و ولایت خضر علیه‌السلام؛ و ترجیح دادن قول جمهور (که قائل به نبوّتش هستند) بر سایر اقوال.

۷. بیان حیات ابدی و سرمدی خضر علیه‌السلام و متفاوت بودن دیدگاه مردم در این زمینه و ترجیح حیات خضر علیه‌السلام بر وفاتش.

۸. آوردن روایاتی که دالّ بر حضور و مشاهده‌ی خضر علیه‌السلام در محافل و مجالسی که در عصرِ رسالت و روزگار صحابه و تابعین اتفاق افتاده است.

۹. ذکر پاره‌ای از احوال «ارمیا» و «الیاس» علیهماالسلام.

عقیده داشتن به حیات یا وفات خضر علیه السلام، از لوازم و ضروریّات دین نیست

خواننده‌ی گرامی! این حقیقت را خوب بدان و به یادت بسپار که: موضوع حیات یا وفات خضر علیه السلام از امور و مسائلی نیست که برای هر عاقل و فهیمی (چه مرد باشد و چه زن)، ایمان آوردن بدان واجب و یا فرض باشد؛ بدیهی است که اگر واجب و یا از جمله‌ی ضروریّات دین می‌بود، حتماً در قرآن و سنّت، به نحوی صریح بیان می‌شد که هیچ کس در این زمینه، مانند دیگر ضروریّات دینی، از قبیل (ایمان آوردن به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران الهی، روز قیامت و حَشْر و بَعْث بعد از مرگ و آنچه که بر حشر بعد از مرگ، از وزن اعمال، عبور از پل صراط و دخول همیشگی و دائمی بهشت برای مؤمنان و جهنّم برای کافران مترتّب می‌شود)، به خود این جرأت را ندهد تا در این باره، اظهار نظر کند و موجب اختلاف و چنددستگی شود.

به همین جهت که اعتقاد داشتن به حیات یا وفات خضر علیه السلام از لوازم و ضروریّات دین نیست، ما نیز حکم تکفیر کسی را که قائل به حیات خضر علیه السلام است، صادر نخواهیم کرد؛ همچنان که حکم گمراه بودن کسی را هم که قائل به وفات خضر علیه السلام است، نخواهیم داد؛ چرا که تکفیر و اِضلال، به چیزی تعلّق می گیرد که موجب انکار چیزی از ضروریّات دینی، یا درج مطلبی در شریعت مقدّس اسلام - که جزو دین نیست - بشود؛ در حالی که موضوع حیات یا وفات خضر علیه السلام، صرفاً یک موضوع علمی یا یک بحث تاریخی است که علماء و پژوهشگرانِ کتاب و سنّت و اهل طریقت و عرفان، در آن اختلاف نظر دارند و هر یک، مطابق با دلایل و براهینی که در دست دارد، عقیده‌ی خود را ثابت و عقیده‌ی مخالف را، با شیوه‌ای شایسته و مناسب، رد می کند (و نباید این موضوع، باعث رخنه و شکافی در سطح جامعه‌ی اسلامی شود).

بدین جهت، ما نیز، این توانایی و قدرت را نداریم تا در این موضوع، به چیزی که اوقات خواننده‌ی ما را تلخ کند، فیصله و حکم نمائیم؛ بلکه خود خواننده‌ی مُنصف و فهیم را در این باره، حَکَم قرار می‌دهیم تا خودش، به تجزیه و

تحلیل دلایل هر دو گروه بپردازد و بعد از آن، نظریّه‌ی هر کدام را که به حقّ نزدیکتر بود، بپذیرد؛ چرا که «کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ»؛ «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الخَیْرَاتِ».

و اسأل الله التوفیق و السداد فی امری کله و هو ولی الرشاد.

محمد انور بدخشانی (وردوجی)

۲۶ ربیع الاخر، سال ۱۳۹۵ هـق

بخش نخست

دیدگاه منکرانِ حیات خضر علیه‌السلام .

دلایل و براهین این گروه

از علماء و صاحب‌نظران

اسلامی.

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْـحَمْدُ للهِ الَّـذِیْ یُحْیِـیْ وَ یُمِیْـتُ وَ هُـوَ الْـحَیُّ الَّـذِیْ لا یَمُوْتُ، خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ بِیَدِهِ الْـمُلْکُ وَ الْـمَلَکُوْتِ؛ وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلی سَیِّدِ خَلْقِهِ وَ عَلی آلِهِ وَ أصْحابِهِ اِلی یَوْمِ الدِّیْنِ اَمّا بَعْدُ:

بزرگان و نخبگانِ عرصه‌ی علم و دانش و اهـل عرفـان و کسانی که بر مَنهج و طریقه‌ی آن‌ها گام برداشته‌انـد، در ایـن مورد با هم اختلاف نظر دارند کـه آیـا «ابوالعبـاس بلیـا بـن ملکا، خضر علیه السلام»، هم اکنون زنده است یا خیر؟ خـضری کـه رفیق و هم سفر موسی بن عمران علیه السلام بود؛ کسی که موسی علیه السلام در راستای ملاقات و مصاحبتش، دشـواری‌هـا و سـختی‌هـا و چالش‌ها و دغدغه‌ها و مصائب و مشکلات را تحمّـل نمـود و بعد از مشاهده و ملاقاتش، بدو گفت:

﴿قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا

عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾

«آیا می‌پذیری که من همراه تو باشم و از تو پیـروی کـنم، بدان شرط که از آنچه مایه‌ی رشد و صلاح است و بـه تـو آموخته شده است، به من بیاموزی؟» (کهف / ۶۶).

دلایل نقلی، بر وفات خضر عليه السلام

۱. از امـام بخـاری رحمه الله، نویـسنده‌ی صـحیح بخـاری - صحیح‌ترین کتـاب، پـس از کتـاب خـدا - راجـع بـه حیـات خضر عليه السلام و الیاس عليه السلام، سؤال شـد؛ کـه آیـا آن دو زنـده‌انـد؟ ایشان در پاسخ فرمود: چگونه زنده است در حالی که پیـامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرموده است:

«لا يَبْقِىٰ عَلى رَأْسِ مِـأَةِ سَنَةٍ مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمُ عَلى ظَهْـرِ الْأَرْضِ أَحَـدٌ»[۱]؛ «تـا صـد سـال دیگـر هـیچ یـك از کـسانی کـه امروز زنده هستند، بر روی کره‌ی زمین باقی نخواهند ماند».

۲. در صحیح مـسلم، از جـابر رضي الله عنه نقـل شـده اسـت کـه پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمودند:

«ما مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ يَأْتِي عَلَيْها مِأَةُ سَنَةٍ وَ هِيَ يَوْمَئِذٍ حَيَّةٌ»؛

۱- بخاری و مسلم.

«هیچ احدی نیست که بر او صد سال بگذرد، در حالی که او در همان زمان زنده باشد»[1].

و این دو روایت، در این زمینه، از هر گونه توجیه و تأویل، به دور هستند و در این موضوع، صریح و روشن‌اند.

۳. زمانی که از ائمه و پیشوایان دینی، راجع به زنده بودن خضر، سؤال می‌شد، همه‌ی آن‌ها این آیه‌ی شریفه را تلاوت می‌نمودند و بدان استدلال و استناد می‌جستند:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ﴾ (انبیاء / ٣٤)

«ما برای هیچ انسانی پیش از تو، زندگی جاویدان قرار ندادیم».[2]

۴. از شیخ الاسلام، ابن تیمیّه رحمه الله، درباره‌ی جاودانگی خضر علیه السلام سؤال شد. ایشان در جواب فرمودند: اگر خضر زنده بود، بر او واجب بود که به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بیاید و

۱- مراد از این دو حدیث گهربار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این است که: هر فردی که در آن روز بر روی زمین بوده است، بعد از آن روز، بیشتر از صد سال زنده نخواهد ماند. مسلماً خضر هم اگر بالفرض در آن زمان زنده بوده در تحت این دو حدیث داخل است و باید بعد از گذشت صد سال مرده باشد. (مترجم)

۲- می‌توان چنین گفت که: اگر خضر بشر باشد که هست، طبق این آیه جاویدان نخواهد بود؛ زیرا که قرآن، جاویدان ماندن بشر را نفی می‌کند. (مترجم)

همراه ایشان به جهاد برود و به آموزش اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی بپردازد؛ در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر فرمود.

«اَللّهُمَّ اِنْ تَهْلِكْ هذِهِ الْعِصابَةَ لا تُعْبَدُ فِيْ الْأَرْضِ».

«پروردگارا! اگر این گروه و جماعت نابود گردد، دیگر کسی باقی نخواهد ماند که تو را پرستش کند».

و پرواضح است که آن گروه مجاهدان و رزمندگان، سیصد و سیزده تن بودند، که اسامی آنان و اسامی پدران و قبائلشان، نزد همگان، معروف و مشهور است؛ حال سؤال اینجاست که خضر علیه السلام در آن موقع، کجا بود؟!

۵. از ابراهیم حربی رحمه الله، پیرامون جاودانگی و همیشه زنده بودن خضر علیه السلام سؤال شد. ایشان در پاسخ فرمودند: این مطلب، مسلماً از القائات شیطانی است که در میان مردم، شایع شده است.

۶. همچنین در کتاب «البحر المحیط»، از ابوالفضل مرسی، نقل شده است که وی، قائل به عدم جاودانگی و وفات خضر علیه السلام بود.

۷. ابن جوزی، خبر وفات و عدم حیات خضر را از «علی بن موسی الرضا» و «ابراهیم بن اسحاق حربی» و «ابوالحسین بن منادی» نقل نموده است: به طوری که ابوالحسین بن منادی، سخن فردی را که می گفت: خضر زنده و باقی است، قبیح و زشت و ناپسند و ناخوشایند می‌دانست.

۸. چگونه حیات و جاودانگی خضر، امری معقول است؟ در حالی که نه با رسول خدا ﷺ در جمعه و جماعات شرکت کرده و نه با ایشان، به جهاد رفته است؛ و این در حالی است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لَوْ كانَ مُوْسی حَيّاً مَا وَسَعَهُ إِلّا اِتِّباعِيْ»[۱]

«سوگند به خدا، اگر موسی زنده می‌بود، به جز پیروی‌ام، دیگر هیچ راهی نداشت.»[۲]

و خداوند بلند مرتبه نیز از تمامی پیامبران و فرستادگان الهی، در راستای ایمان آوردن به پیامبر اکرم ﷺ و حمایت

۱- احمد از جابر بن عبدالله روایت کرده است.

۲- به این ترتیب در اتباع پیامبر اکرم ﷺ اگر خضر پیامبر باشد از موسی افضل نیست و اگر ولی باشد از ابوبکر صدیق برتر نیست. (مترجم)

و تأیید آن حضرت ﷺ از همه‌ی آن‌ها، عهد و پیمان گرفت. چنان که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَٰبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ ۚ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِى ۖ قَالُوٓا۟ أَقْرَرْنَا ۚ قَالَ فَٱشْهَدُوا۟ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾ (آل عمران / ۸۱)

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکّد از (یکایک) پیغمبران (و پیروان آن‌ها) گرفت؛ که چون کتاب و فرزانگی به شما دهم و پس از آن، پیغمبری آید (و دعوت او، موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (و بدیشان) گفت: آیا (بدین موضوع) اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم (و فرمان را پذیرائیم. خداوند به ایشان) گفت: پس (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره‌ی گواهانم».

۹. در نزد ما (اهل سنّت و جماعت)، این مطلب، با دلایل و براهین قطعی و محکم، ثابت شده است که عیسی علیه السلام زمانی که از آسمان فرود می‌آید، در مراحل آغازین، در نماز

جماعت، به امام این امت (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه) اقتدا می کند و خود را بر او مقدّم نمی‌شمارد.

حال اگر ما قائل به حیات و جاودانگی خضر علیه السلام باشیم، از مطلب فوق، این حقیقت را خوب درک خواهیم کرد که در گفته‌ی ما، نقص و ضعفِ بزرگی وجود دارد؛ چرا که ما با این طرز تفکّر و تصوّرات خویش (العیاذ بالله) نسبتِ اعراض از شریعت مقدّس اسلام را به خضر علیه السلام می‌دهیم؛ (زیرا ما از یک سو، قائل به حیات خضر علیه السلام هستیم؛ و از سویی دیگر، در هیچ حدیث صحیحی، این امر به اثبات نرسیده است که خضر علیه السلام به نزد پیامبر خدا بیاید و همراه ایشان به جهاد برود و به آموزش اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات دینی بپردازد. «مترجم»)

۱۰. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾
(آل عمران / ١٤٤)

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم جز پیغمبری نیست؛ و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند...».

سیاق آیه‌ی شریفه، دالّ بر این است که انبیاء گذشته (غیر از عیسی علیه السلام که نصوص محکم و مُستدل بر حیات وی وجود

دارد)، یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند و یا به نوعی، به شهادت رسیده‌اند؛ و خضرعليه السلام هم، از این قاعده، مستثنی نیست؛ و از این دو حالت خارج نیست: یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته و یا به شهادت رسیده است.

۱۱. در بخاری (ج ۲، ص ۶۹۰)، حدیث طولانی‌ای از قتیبة بن سعیدرضی الله عنه موجود است که گفت: رسول خداصلى الله عليه وسلم ارشاد فرمودند:

«وَدِدْنا اَنَّ مُوسى صَبَرَ حَتّى يَقُصَّ عَلَيْنا مِنْ أَمْرِهِما»؛

«دوست داشتم که برادرم موسی‌عليه السلام در مصاحبت و همراهی‌اش با خضرعليه السلام، از خود صبر و شکیبایی نشان می‌داد تا مسائل و امور بیشتری را برای ما نقل می‌نمود».

مطلبی که از این حدیث، برای هر انسان عاقل و فهیمی ظاهر و هویدا می‌شود، این است که: اگر خضرعليه السلام زنده و باقی می‌بود، حتماً رسول خداصلى الله عليه وسلم او را به نزدش فرا می‌خواند و از او، درباره‌ی حوادث و وقایعی که بین او و موسی‌عليه السلام رخ داده بود، رو در رو سؤال می‌کرد و هرگز آرزوی صبر برای موسی‌عليه السلام را نمی‌نمود؛ چرا که خضرعليه السلام در آن زمان، در نزدشان حاضر بود؛ از این رو، هر سؤالی که

داشتند، می‌توانستند از او بپرسند.

دلایل عقلی بر وفات خضر علیه السلام:

در نزد ما، دلایل و براهینی عقلی وجود دارد که از چند صورت دالّ بر وفات خضر علیه السلام هستند:

صورت اول: قائلانِ حیات و جاودانگی خضر علیه السلام، چنین می‌گویند که وی، پسر صلبی آدم علیه السلام است؛ ولی این ادّعا از دو جهت، مردود و غیر قابل پذیرش است:

الف) از این سخن، این مطلب استنباط می‌شود که عمر خضر علیه السلام، هم اکنون، هزاران سال یا بیشتر از آن باشد؛ حال آن که چنین چیزی، در حق بشر، غیر ممکن و بعید است.

ب) اگر خضر علیه السلام، پسر صلبی آدم علیه السلام باشد؛ و یا از صلب چهارم، به ایشان برسد؛ به گونه‌ای که قائلان حیاتش، گمان می‌کنند و می‌گویند که وی، وزیر و مشاور ذوالقرنین بوده است، در این صورت، خضر علیه السلام فردی مُدهش الخلقة و دارای هیکل و هیئتی سترگ و بزرگ خواهد بود؛ زیرا در حدیثی که از ابوهریره رضی الله عنه در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است:

«خُلِقَ آدَمُ وَ طُوْلُـهُ سِتُّوْنَ ذِراعاً؛ فَلَمْ یَزَلِ الْخَلْقُ

يَنقُصُ بَعْدَهُ»؛

«آدم علیه السلام، در حالی پا بر صحنه‌ی گیتی گذاشت که طـولش شـصت ذرع بـود، امـا، بعـد از آن، از قـد و قامـت اولاد و نوادگانش کاسته شد».

و این در حالی است کـه هـیچ یـک از قـائلان حیـات و رؤیت خضر علیه السلام، مدّعی چنین چیزی نیستند که او را بـه ایـن شکل و شمایل دیده باشند؛ و حال آن کـه خـضر علیه السلام - بنـابر گفته‌ی خودشان - از زمره‌ی انسان‌های نخستین اسـت و بایـد طبق این حدیث، دارای این شکل و قیافه باشد.

صـورت دوم: اگر خضر علیه السلام قبل از نوح علیه السلام می‌زیـسته اسـت، باید با نوح علیه السلام (در زمان آن طوفان سهمگین و وحشتناک که آب، سراسر کره‌ی زمین را فراگرفته بود) سوار کشتی می‌شـد؛ در حالی که چنین امری، از هیچ یک از قـائلان حیـاتش نقـل نشده است.

صورت سوم: علماء و محققان اسلامی بر ایـن موضـوع متّفـق القولند: زمانی که نوح علیه السلام و پیروانش، بـا اَمـن و سـلامتی، از کشتی پایین آمدند؛ پس از آن، تمامی اَتباع و پیروانش، به جـز نسل و ذریّه‌اش، از بین رفتند و دار فانی را وداع گفتند و چهره در نقاب خاک کشیدند؛ چنان که این آیه‌ی شریفه، دالّ بر این

مطلب است:

﴿ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلْبَاقِينَ ﴾ (صافات / ۷۷)؛

«و نژاد نوح را بازماندگان و باقیماندگان (روی زمین) کردیم».

و این آیه، از هر گونه توجیه و تأویل به دور است و بر وفات خضر علیه السلام صریح و روشن است.

صورت چهارم: اگر این موضوع: که یک انسان، از زمان آدم علیه السلام تا قیام قیامت باقی و زنده باشد و از دنیا نرود، صحّت و ثبوت داشته باشد، البته که یکی از بزرگترین آیات و نشانه‌های خداوند بزرگ به شمار می‌آید و بایستی در جای جای قرآن ذکر می‌شد؛ چرا که از زمره‌ی آیات شگرف و شگفت‌انگیز الهی است؛ و این در حالی است که خداوند بلند مرتبه در کتاب همیشه جاوید خود، از عمر نوح علیه السلام بحث به میان آورده است و آن را آیه و نشانه، معرّفی نموده است.

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ۝ فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَصْحَٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلْنَٰهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ﴾ (عنکبوت / ۱۴ و ۱۵)

پس چگونه از عمر خضرعليه السلام که چندین برابر عمر نوحعليه السلام است، بحثی به میان نیاورده است؛ و حال آن که موضوع خضرعليه السلام، از جهت نشانه و آیه، بزرگتر و شگرفتر از موضوع نوحعليه السلام است.

صورت پنجم: قائل بودن به حیات و جاودانگی خضرعليه السلام، قولی است که مبنای علمی ندارد و بدون آگاهی به خدا، نسبت داده شده است؛ و این عمل نیز، به نصّ قرآن، حرام و ممنوع است. [**وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ**] (اسراء / ۳۶) و دیگر آیات.

امّا توضیح و تشریح بند دوم جملهی فوق (حرام بودن نسبت دادن قولی بر خدا، که مبنای علمی ندارد)، برای عموم مردم، ظاهر و آشکار و قابل فهم و درک است؛ امّا تبیین و توضیح بند اولِ جمله (قائل بودن به حیات خضرعليه السلام، قولی است که بدون علم، به خدا نسبت داده شده است) از این جهت است که، اگر حیات و بقای خضرعليه السلام ثابت و دارای دلیل وحیانی و برهان شرعی باشد، پس باید قرآن و سنّت و اجماع علماء امت، بر آن دلالت کند؛ و حال آن که این کتاب خدا است که در دسترس ماست؛ پس در کجای آن، از حیات و بقای خضرعليه السلام سخن به میان آمده است؟ و در کجای سنّت

و حدیث صحیح، از این موضوع، یـاد شـده اسـت؟ و در میـان علماء امت، چه کسانی بر حیاتش اجماع نموده‌اند؟

صورت ششم: غایت و منتهای آنچه که مدّعیانِ حیات و رؤیت خضر علیه السلام بدان تمسّک می‌جویند، چندی از حکایات و داستان‌هایی، مبنی بر رؤیت و مشاهده‌ی خضر علیه السلام است.

بسی جای تعجّب و حیرت است کـه راویِ ایـن گونـه از حکایات و داستان‌ها، چگونـه خـضر علیه السلام را از سـایر افـراد، تشخیص داده و او را شناخته است؟ در حالی که جمع کثیـری از مدّعیانِ رؤیت و مشاهده‌ی خضر علیه السلام، از سخن فـردی کـه می‌گوید: «من خضر هستم» فریـب مـی‌خورنـد و سـخنش را تصدیق می‌کنند؛ و حال آن که فرد عاقل و زیرک، سخن هـیچ کس را بدون ارائه‌ی دلیلِ وحیانی و برهان شرعی نمـی‌پـذیرد. حال سؤال اینجاست که: روای رؤیت خضر علیه السلام، چگونه و از کجا دانسته است که فردی که می‌گوید: «من خـضرم»، راست می‌گوید یا دروغ؟!

صورت هفتم: چگونه ممکن است خضر علیه السلام از موسی، کلیم الله جدا شود و حاضر به ادامه‌ی مصاحبت با او نشود و بگوید: «**هذا فِراقُ بَیْنِیْ وَ بَیْنِكَ**»؛ و پس از آن، با انسان‌های کم خرد و غافل از دین و شریعت که نه در جمعه و جماعات

شرکت می‌کنند و نه در مجالس علمی؛ و هر یک از آن‌ها می‌گویند که: «**خضر به من گفت**»؛ «**خضر به نزدم آمد**»؛ «**خضر مرا وصیت نمود**»؛ هم صحبت و همنشین شود؟! واقعاً عجیب است که خضر علیه السلام، موسی علیه السلام را بدرود گوید و پس از آن، با کوته فکران و جاهلانِ از دین و شریعت (که حتی وضو گرفتن و نماز خواندنشان را خوب یاد ندارند) و ابلیسِ ملعون و مطرود، مصاحب و همدمشان است، بپیوندد و با آن‌ها هم کلام شود. «**سُبْحانَكَ هذا بُهْتانٌ عَظِيمٌ**».

صورت هشتم: امّت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بر این امر، متّفق القولند که: اگر فردی ادّعا کرد و گفت: «**من خضرم و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینطور چیزی را شنیده‌ام**»؛ هیچ اعتنا و توجّهی به سخنش نمی‌شود؛ و در شریعت مقدّس اسلام، این قول، قابل احتجاج و استناد نمی‌باشد و هیچ جایگاه و منزلتی نخواهد داشت.

جان سخن این که: کسی که به حیات خضر علیه السلام قائل است، هیچ چاره و راهی جز این ندارد مگر آن که بگوید: خضر علیه السلام نه به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شده است و نه با ایشان، بیعت نموده است؛ و یا چنین بگوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را در پی وی نفرستادند تا خضر علیه السلام

دعوتشان را لبّیک گوید و به فرمان ایشان، حاضر شود؛ و روشن و واضح است که تمامی این سخن‌ها و ادّعاها، مردود و باطل است.

صورت نهم: بنا بر ادّعای قائلان حیات، اگر خضر علیه السلام، هم اکنون زنده و حاضر است، پس بی‌گمان، جهادش با کفّار در راه اِعلای کلمة الله و مشارکت و حضور در جمعه و جماعات و ارشاد و تفهیم ناآگاهانِ امّت، خیلی بهتر و برتر از سیاحت و گشت و گذارش در بین وُحوش و کوه و دشت و بیابانهاست.[1]

امّا در این زمینه، استدلال جستن به حدیث: «**لَوْ كانَ الخِضْرُ حَيّاً لَزارَني**»؛ «**اگر خضر زنده بود، یقیناً مرا ملاقات می‌نمود**»؛ درست و صحیح نیست؛ زیرا این حدیث، بنا بر گفته‌ی **حافظ ابن حجر**، ساختگی و جعلی است و هیچ اصلی در شریعت مقدّس اسلام ندارد.

ولی دیدگاه عدّه‌ای از مردمان، بر این است که خضر علیه السلام،

۱- به راستی حکمت طولانی بودن عمر خضر، چنان که مردم می‌پندارند، در دشت و بیابان و کوهها چیست؟ چه فایده و نفعی از این ماجرا، عاید امّت اسلامی می‌گردد؟ قطعاً پشت پرده‌ی چنین قضیّه‌ای، هیچ گونه فایده‌ی شرعی و عقلی وجود ندارد؛ بلکه مردم، پیوسته به دنبال اسطوره و داستانهای عجیب و غریب‌اند و از جانب خود، با خیال پردازی، تصاویری از آن‌ها می‌سازند و بر آن‌ها لباس دینی می‌پوشانند «مترجم»

هم اکنون زنده و جاوید است؛ و بیشتر این گروه از مردم را، اهل عرفان و تصوّف و طریقت، تشکیل می‌دهد؛ و چنان که علامه نسووی رحمه الله گفته است: اهل عرفان، در این مورد، متفق القولند.

و ثعلبی مُفسّر رحمه الله می گوید: خضر علیه السلام، پیامبری است که بنا بر تمام اقوال، زنده و باقی است؛ اما غالباً از دیدگانِ ما محجوب و در پرده است.

و ابن صلاح رحمه الله می گوید: خضر علیه السلام در نزد جمهور علماء و عوام، زنده و جاویدان است.

شیخ حفیظ الرحمن، در کتاب «قصص القرآن» (ج ۱، صص ۵۰۹ تا ۵۱۲) می گوید: همه‌ی علمای محقّق، بر این عقیده و باورند که خضر، همانند دیگر انبیاء، به مرگ طبیعی، دار فانی را وداع گفته است و به هیچ عنوان، به وی، حیات جاویدان عنایت نشده است؛ چرا که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ﴾ (انبیاء / ٣٤)؛
«ما برای هیچ انسانی پیش از تو، زندگی جاویدان قرار ندادیم».

و همچنین خداوند بلند مرتبه از جملگی انبیاء، در مورد

ایمان آوردن به پیامبر اکرم ﷺ و نصرت و حمایت آن حضرت ﷺ، عهد و پیمان گرفت. چنان که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَٰبٍ وَحِكْمَةٍ﴾ (آل عمران / ۸۱)

و اگر چنانچه خضر، زنده و جاویدان می‌بود، برایش هیچ مجالی باقی نمی‌ماند، مگر این که به رسول خدا ﷺ ایمان بیاورد و در راستای حمایت و دفاع از دین خدا و عمل به عهد و پیمان مذکور در قرآن، به حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شود.

و همانگونه که حمایت و یاری عموم ملائکه - به ویژه جبرئیل علیه السلام - از پیامبر خدا ﷺ در غزوات و کارهای صعب و دشوار، بر هیچ کس مخفی و پوشیده نیست، ولی یاری و حمایت خضر علیه السلام از آن حضرت ﷺ بنا بر گفته‌ی قائلان حیاتش که در آن روزها زنده و حاضر بوده است کجا شد؟

امام بخاری رحمه الله در کتاب «الفضائل» صحیح بخاری؛ و نیز امام مسلم رحمه الله در کتاب «الفضائل» از صحیحش در (ج ۲، ص ۳۱۰) چندین روایت را از ابن عمر رضی الله عنه و جابر رضی الله عنه و ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل می کنند.

اما روایت ابن عمر رضی الله عنه حاکی از این است که وی گفت:

«صَلّى بِنا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ذاتَ لَيْلَةٍ صَلوةَ الْعِشاءِ فِيْ آخِرِ حَياتِهِ؛ فَلَمّا سَلَّمَ قامَ فَقالَ: أَرَأَيْتُكُمْ لَيْلَتكُمْ هذِهِ فَإِنَّ عَلى رَأْسِ مِأَةِ سَنَةٍ مِّنْها لا يَبْقى مِمَّنْ هُوَ عَلى ظَهْرِ الْاَرْضِ اَحَدٌ».

«پیامبر خدا ﷺ در آخر عمر شریفش، شبی بعد از نماز عشاء، پس از سلام نماز فرمودند: آیا به شما بگویم که امشب رأس صدمین سال، اَحدی بر روی زمین باقی نخواهد ماند».

و در روایت جابر بن عبدالله رضي الله عنه این گونه آمده است:

«اُقْسِمُ بِاللهِ ما عَلَى الْأَرْضِ مِنْ نَفْسٍ مَّنْفُوْسَةٍ تَأْتِيْ عَلَيْها مِأَةُ سَنَةٍ وَ هِيَ يَوْمَئِذٍ حَيَّةٌ».

«سوگند به خدا! امروز احدی بعد از گذشت صد سال، بر روی زمین باقی نخواهد ماند».

و در روایت ابوسعید خدری رضي الله عنه چنین آمده است:

«لَمّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ تَبُوْكٍ سَأَلُوْهُ عَنِ السّاعَةِ؟ فَقالَ... الحديث.»

زمانی که رسول خدا ﷺ از تبوک برگشتند، اصحاب پیرامون قیامت از ایشان پرسشهایی نمودند؛ و پیامبر خدا ﷺ در جواب آن‌ها فرمودند: «ما من نفس منفوسة ... الحديث».

امام نوویرحمه الله، شارح صحیح مسلم گوید: منظور این روایات و احادیث، این است که: هر فردی که در آن شب، بر روی زمین بوده است، بعد از آن شب، بیشتر از صد سال زنده نخواهد بود.

و در پرتو این آیات و احادیث، برای هیچ کسی مناسب و زیبنده نیست که قائل به حیاتِ جاویدان و ابدی فردی باشد؛ خواه آن فرد، خضر علیه السلام باشد و یا غیر خضر.

و به همین جهت، **علامه ابن قیم جوزی**رحمه الله می گوید: نه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه از یارانش، حدیث صحیحی که دالّ بر حیات خضر علیه السلام باشد، به اثبات نرسیده است؛ بلکه به عکس، دلایلی از آیات و احادیثِ صحیح و مؤثّق وجود دارد که دالّ بر وفات خضر علیه السلام است.

و همچنین مشایخ اَعلام و بزرگان عرصه‌ی حدیث و تفسیر، از قبیل: **امام بخاری**رحمه الله، **قاضی ابویعلی حنبلی**رحمه الله، **ابن تیمیه**رحمه الله، **ابن قیم**رحمه الله، **ابن جوزی**رحمه الله، **علی بن موسی الرضا**رحمه الله، **ابوالفضل مرسی**رحمه الله، **ابوطاهر بن العبادی**رحمه الله، **ابوالفضل بن ناصر**رحمه الله، **قاضی ابوبکر بن العربی**رحمه الله و **ابوبکر بن الحسن**رحمه الله، قائل به وفات و عدم جاودانگی خضر علیه السلام هستند و افرادی که قائل به اجماع علماء بر حیات خضر علیه السلام هستند، فاقد هر گونه دلیل و مدرکی در این زمینه می‌باشند.

بلکه برخلاف اعتقاد و باور آن‌ها، «ابن حبّان رحمه الله»، مفسّر اندلسی، اجماع علماء را بر وفات خضر علیه السلام نقل کرده است. و این عقیده و باور (وفات خضر علیه السلام) نیز مسلک جمهور محقّقان و اندیشمندان اسلامی است.

و اما روایات و داستان‌هایی که پیرامون حیات خضر علیه السلام نقل شده است، به تمامی، از نظر محقّقان و علمای فنّ رجال، جَعلی و ساختگی و از زمره‌ی اسرائیلیات هستند و در شریعت مقدّس اسلام، هیچ جایگاه و ارزشی ندارند و استناد و استدلال جستن به آن‌ها نیز اصلاً جایز نیست.

خوانندگانی که به مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه، علاقه مند و مشتاقند، می‌توانند به این مراجع و منابع مراجعه نمایند: (**البدایة و النهایة**، ج ۱؛ **البحر المحیط**، ج ۶؛ **روح المعانی**، ج ۱۵؛ **عینی، شرح بخاری**، ج ۷؛ **فتح الباری، شرح بخاری**، ج ۶؛ **الاصابة**، ج ۱).

دلایل قائلان حیات خضر علیه السلام در کتاب «المیزان» ابن حجر رحمه الله:

امام شهاب الدین ابن حجر رحمه الله در «**فتح الباری شرح صحیح بخاری**» (ج ۶ صص ۳۳۵ و ۳۳۸) می‌گوید:

۱. دار قطنی در «الافراد»، از طریق مقاتل و او از ضحّاک و او از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است که فرمود: «خضر پسر صلبی آدم علیه السلام است که خداوند بلند مرتبه بدو عمر طولانی عنایت کرده است تا دجال را تکذیب کند». امّا این حدیث، ضعیف[1] و منقطع[2] است.

۲. نقّاش، احادیث و روایات زیاد و بی‌شماری را که دالّ

۱- تعریف «خبر ضعیف»:
الف) تعریف لغوی: «ضعیف»، ضد «قوی» است. و ضعف، هم شامل ضعف حسّی می‌شود و هم ضعف معنوی؛ و مراد از ضعیف در اینجا، «ضعف معنوی» می‌باشد.
ب) تعریف اصطلاحی: خبر ضعیف، عبارت است از: «ما لم یجمع صفة الحسن، بفقد شرط من شروطه»؛ حدیثی که یکی از شرایطِ حدیثِ [صحیح یا] حسن، در آن جمع نباشد. به تعبیری دیگر، «ضعیف»: حدیثی است که یک شرط یا بیشتر از یک شرط از شرایط صحّت و حسن را فاقد است؛ و به این اعتبار به اقسام زیادی تقسیم می‌شود و مراتب ضعف آن به موجب ضعف راویان و خفّت و سبکی اسناد و متن آن، متفاوت می‌باشد.
و به طور کلّی هر حدیثی که نه صفات و شرایط صحیح را داشته باشد و نه صفات و شرایط حسن را، بدان ضعیف می‌گویند. [مترجم]
۲- تعریف حدیث منقطع:
الف) تعریف لغوی: «مُنقطع» اسم فاعل از «انقطاع» [جدایی، قطع شدن، از هم گسیختگی]، و ضد «اتصال» [پیوستگی، ارتباط، پیوند، به هم پیوستگی] می‌باشد.
ب) تعریف اصطلاحی: حدیث منقطع، عبارت است از: «ما لم یتصل اسناده علی ایّ وجه کان انقطاعه»؛ حدیثی است که اسنادش متصل نباشد و فرقی نمی‌کند که این انقطاع سند، چگونه و به چه وجهی باشد.
به تعبیری دیگر، حدیث منقطع: حدیثی است که سقوط راوی یا دو یا بیشتر اما غیرمتوالی باشد و در دو موضع از سلسله صورت گیرد. یعنی حدیث منقطع، حذف شدن یک راوی از سند حدیث یا ذکر شدن یک راوی مجهول در سند آن است. و علت ضعف حدیث منقطع، عدم اتصال آن است. در منقطع چنانچه ناقل حدیث از کسانی باشد که معمولاً هم عصری وی با آن کسی که از وی نقل حدیث کرده است، مخفی باشد، از اقسام «مدلّس» خواهد بود. علوم الحدیث، حاکم، ص ۲۸. [مترجم]

بر حیات و بقای خضر علیه السلام است، نقل کرده است، که هیچ یک از آن‌ها قابلیّت حجّت قرار گرفتن را ندارند.

ابن عطیه گفته است: اگر خضر علیه السلام باقی و زنده می‌بود، در صدر اسلام ظاهر می‌گشت تا همه او را ببینند؛ در حالی که این امر به هیچ عنوان ثابت نشده است.

۳. علماء و صاحب نظرانی که عقیده‌ی جازم و قطعی به وفات خضر علیه السلام دارند، عبارتند از: **امام بخاری، ابراهیم حربی، ابوجعفر بن منادی، ابویعلی بن الفرّاء، ابوطاهر العبادی، ابوبکر بن العربی** و جماعت بی‌شمار دیگری که عمده دلایل و براهین آن‌ها حدیث مشهور ابن عمر رضی الله عنه و جابر بن عبدالله رضی الله عنه و دیگران است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف خویش فرمودند:

«لا یَبْقی عَلی وَجْهِ الْاَرْضِ بَعْدَ مِأَةِ سَنَةٍ مِمَّنْ هُوَ عَلَیْهَا الْیَوْمَ اَحَدٌ».

«بعد از صد سال دیگر از کسانی که امروز بر روی زمین وجود دارند، کسی باقی نخواهد ماند.»

ابن عمر رضی الله عنه می‌فرماید: منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این حدیث، منقرض شدن قَرْن ایشان است. امّا قائلان حیات خضر علیه السلام، به روایت فوق، چنین جواب داده‌اند که: پیامبر

خداﷺ در این حـدیث فرمودنـد: «عَلی وَجْهِ الْـاَرْضِ»؛ و احتمال دارد که خضر در آن موقع، بر روی دریاها بوده باشـد؛ و یا این روایت، عام است؛ و ممکن است خـاصّ شـود؛ چنـان که ابلیس ملعون از تحت این حکم، مستثنی شده است.

و از جمله دلایل و براهینِ مبتنی بر وحـیِ قـائلانِ وفـات خضر علیه السلام، این قول خداوند بلند مرتبه:

﴿ وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ﴾ (انبیاء / ٣٤)؛

و این حدیث ابن عباس رضی الله عنه است که فرمود:

«ما بَعَثَ اللهُ نَبِیّاً اِلّا اَخَذَ عَلَیْهِ الْـمِیْثاقَ لَئِنْ بُعِثَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ هُوَ حَیٌّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَیَنْصُرُنَّهُ»[۱].

«خداوند بلند مرتبه، هیچ پیامبری را مبعـوث بـه رسـالت نکرد، مگر این که از او، دربارهی ایمان به پیـامبر ﷺ و حمایت و نصرت ایشان، عهد و پیمان گرفت».

و در هیچ روایت مؤثّق و معتبری به اثبات نرسـیده اسـت که خضر علیه السلام بـه نـزد پیـامبر خـدا ﷺ آمـده باشـد و بـه حمایت و تأیید ایشان برخاسته باشـد؛ در حـالی کـه پیـامبر خدا ﷺ در روز جنگ بدر فرمود:

۱- بخاری

«اَللّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هذِهِ الْعِصابَةَ لا تُعْبَدُ فِیْ الْأَرْضِ».

«پروردگارا! اگر این گروه نابود گردد، دیگر کسی باقی نخواهد ماند که تو را پرستش کند».

از این رو، اگر خضر علیه السلام در آن زمان وجود خارجی می‌داشت، این نفی (در حدیث)، به هیچ عنوان درست نمی‌بود.

و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در حدیثی دیگر می‌فرمایند:

«رَحِمَ اللهُ مُوْسی لَوَدَدْنا لَوْ کانَ صَبَرَ حَتّی یَقُصَّ عَلَیْنا مِنْ خَبَرِهِما».

«خداوند بر موسی علیه السلام رحم کند؛ چرا که ما دوست داشتیم تا در مصاحبت و همراهی‌اش با خضر علیه السلام، از خود صبر و بردباری نشان می‌داد تا مسائل و امور بیشتری را برای ما نقل می‌نمود».

و در زمان زنده بودن و حاضر بودن خضر علیه السلام، به هیچ عنوان، این تمنّا و آرزو، از شخص پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم درست نبود؛ چرا که اگر خضر علیه السلام زنده می‌بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به نزدش فرا می‌خواند؛ و خضر علیه السلام هم، به دعوت ایشان لبیک می‌گفت و به سؤالاتشان پاسخ می‌داد.

و ابن عدی رحمه الله، حدیث ضعیفی را از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف و او هم از پدرش و او از جدّش نقل کرده است که گفت:

«پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در مسجد نشسته بودند که سخنانی به

گوششان رسید و به انس بن مالک رضی الله عنه امر نمودند تا نزد این گوینده رود و بدو بگوید تا برایشان استغفار کند. انس رضی الله عنه به دستور آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد آن گوینده رفت و سخن رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بدو منتقل کرد.

بعد از این، آن گوینده به انس رضی الله عنه گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وسلم بگو که: خداوند تو را چنان بر تمام انبیاء فضیلت و برتری داده است که ماه رمضان را بر سایر ماهها برتری داده است.

راوی می گوید: بعد از این، مردم به دنبال آن گوینده رفتند و دیدند که صاحب آن صدا، خضر علیه السلام است».

ولی اسناد این حدیث، ضعیف است.

۴. ابن عساکر نیز روایتی را مشابه حدیث انس رضی الله عنه، امّا با اسنادی واهی‌تر و ضعیف‌تر، روایت نموده است.

۵. دار قطنی، در «الافراد»، از طریق عطاء رحمه الله و او از ابن عباس رضی الله عنهما به صورت مرفوع[۱] روایت کرده است که وی

۱- تعریف حدیث مرفوع:

الف) تعریف لغوی: «مرفوع»، اسم مفعول از فعل «رَفَع» [اعتلا بخشید، بالا برد.] و ضد «وَضَعَ» [انداخت. پائین گذارد. پست و خوار شد.] است. و حدیث را بدین خاطر به «مرفوع» نامگذاری نموده‌اند چرا که منسوب به صاحبِ مقام والا و ارجمند و جایگاه رفیع و پرارج، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

ب) تعریف اصطلاحی: حدیث مرفوع عبارت است از: «ما اضیف الی النبی صلی الله علیه وسلم من قولٍ او فعلٍ او تقریرٍ او صفة»؛ اقوال یا افعال، یا تأییدات و یا صفاتی که به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده می‌شوند. [مترجم]

فرمود: «خضر علیه السلام و الیاس علیه السلام همه ساله در موسم حج، با هم ملاقات می‌کنند و هر یک، سر دیگری را می‌تراشد و از همدیگر با این کلمات: «بسم الله ما شاء» جدا می‌شوند».

در اسناد این حدیث، «**محمد بن احمد بن زید**» است که شخصی ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

۶. ابن عساکر، از طریق هشام بن خالد و او از حسن بن یحیی و او از ابن روّاد، مشابه حدیث فوق را روایت کرده است و مزید بر آن، این جملات را نیز اضافه نموده است که: «خضر و الیاس بعد از تراشیدن سر، برای یکبار از آب زمزم می‌نوشند که تا سال آینده، آن‌ها را از تشنگی کفایت می‌کند».

اما این حدیث، معضل[1] است.

۱- تعریف حدیث مُعضل:
الف) تعریف لغوی: «مُعضَل» اسم مفعول از «أعضله»، به معنای «اعیاه» [او را خسته کرد و از پا انداخت، ناتوانش کرد و عاجزش نمود، سردرگم و حیرانش نمود.] است.
ب) تعریف اصطلاحی: حدیث معضل عبارت است از: «ما سقط من اسناده اثنان فاکثر علی التوالی»؛ حدیثی است که [از آغاز یا وسط سلسله‌ی سند] دو راوی یا بیشتر از سند آن حذف شده باشد، به شرط اینکه حذف شدگان پشت سر هم باشند.
مثال حدیث معضل:
همانند آنچه حاکم در کتاب «معرفة علوم الحدیث» با سندش که به قعنبی می‌رسد از مالک روایت کرده که مالک گفته است: به او خبر رسیده که ابوهریره رضی الله عنه گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند: «للملوک طعامه و کسوته بالمعروف، و لایکلّف من العمل الّا ما یطیق».

آری؛ این روایت را امام احمد رحمه‌الله در «**کتاب الزهد**»، با اِسناد حَسَنْ روایت کرده و این کلمات را نیز اضافه نموده است که: «**خضر و الیاس، در بیت المقدس، ماه مبارک رمضان را روزه می‌گیرند**».

و طبرانی از طریق عبدالله بن شوذب، مشابه این حدیث را روایت کرده است.

از علی رضی‌الله‌عنه روایت شده است که وی در اثنای طواف، از مردی این کلمات را شنید: «**يا مَنْ لا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ**».

زمانی که در مورد گوینده‌ی آن کلمات، تحقیق و جستجو کرد، برایش معلوم شد که آن مرد، خضر علیه‌السلام است.

این روایت را ابن عساکر، از دو طریق، تخریج نموده است که در هر دو نیز، ضعف وجود دارد.

حاکم می‌گوید: این حدیث معضل است، زیرا مالک آن را اِعضال کرده است، همچنانکه در موطأ به این قضیه اشاره رفته است.

پس این حدیث معضل است چرا که دو راوی به طور متوالی و پشت سر هم، بین مالک و ابوهریره، حذف شده است؛ و ما خارج از کتاب موطأ [در کتابهای روایی دیگر] به این نتیجه رسیده‌ایم که از رواتِ [سند] این حدیث، دو راوی پشت سر هم ساقط شده‌اند که این دو نفر عبارتند از: «... عن مالک عن محمد بن عجلان عن ابیه عن ابی هريرة».

حکم حدیث مُعضَل:

حدیث معضل، حدیثی ضعیف است؛ و وضعیّت حدیث معضل بدتر از وضعیّت حدیث مرسل و حدیث منقطع است، چرا که در حدیث معضل، تعداد راویانِ حذف شده از سند حدیث، [به نسبت مرسل و منقطع] زیادتر و بیشتر است. و حکم حدیث معضل [مبنی بر ضعیف بودنش]، مورد اتفاق علماء و صاحب نظران اسلامی می‌باشد.

و همچنین دربارهی ملاقات خضر علیه‌السلام با بعضی از یاران پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم، احادیث و روایاتی نقل شده است که اسناد بیشتر آنان، واهی و بی‌اساس است.

۷. ابن ابی الدنیا و بیهقی، از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت می‌کنند که فرمود: «زمانی که رسول خدا دار فانی را وداع گفتند و چهره در نقاب خاک کشیدند، مردی وارد خانه شد و حدیثی را دربارهی تعزیه بیان داشت. بعد از این، ابوبکر رضی‌الله‌عنه و علی رضی‌الله‌عنه فرمودند که: این شخص، خضر علیه‌السلام بود».

ولی در سند این روایت، فردی به نام «**عبّاد بن عبدالصمد**» وجود دارد که فردی ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

و نیز «**سیفُ فی الردة**»، روایتی را مانند این روایت، امّا با سندی مجهول روایت نموده است.

۸. ابن وهب، از طریق ابن المنکدر، روایت می‌کند که: «عمر رضی‌الله‌عنه بر جنازه‌ای نماز می‌خواند که از کسی شنید که می‌گفت: از ما سبقت مگیر».

ابن وهب، این قصّه را تا آخر نقل می‌کند و در این داستان، این را هم بیان می‌کند که:

«**آن گوینده، برای میّت، دعا می‌کند و عمر رضی‌الله‌عنه دستور می‌دهد تا آن شخص را بگیرند و نزدش بیاورند. امّا آن**

شخص متواری می‌شود. و بعد از این، چشم مردم به اثر قدم آن مرد می‌افتد و می‌بینند که جای پایش، به اندازه‌ی یک ذَرع است. در آنجاست که عمر می‌فرماید: به خدا قسم! این فرد، خضر بود».

ولی در اسناد این روایت نیز فردی قرار دارد که هویّت وی، مجهول است؛ در حالی که حدیث نیز منقطع است.

۹. یعقوب بن سفیان در تاریخ خود، و ابو عروبه، از طریق رباح بن عبیده روایت می‌کنند که گفت: «برادرم خضر را دیدم که مرا بشارت به ولایت و ریاستِ توأم عدالت داد».

در رجال این اثر، سخنی نیست؛ و سند این روایت نسبت به اسناد دیگر، در زمینه‌ی رؤیت خضر علیه السلام، بهتر و دقیق‌تر است.

۱۰. ابن عساکر، از «**کرز بن وَبَرة**»، روایت کرده است که وی، خضر علیه السلام را در عالَم خواب، مشاهده نموده است.

ولی در اسناد این روایت، شخصی مجهول و ضعیف وجود دارد.

۱۱. فاکهی، در «**کتاب مکة**»، از جعفر بن محمد، نقل کرده است که:

پدرش، با مردی صحبت می‌کرد که ناگهان در اثنای

صحبت، غایب و متواری شد و به جعفر، گفت که او را نـزدم برگردان.

اما جعفر، پس از جستجو و کنکـاش، آن مـرد را نیافـت. سپس پدرش به او گفت: آن مرد، خضر بود که به نزدم آمـده بود.

امّا این روایت نیز، ضـعیف اسـت و در سـندش، شخـصی مجهول وجود دارد. (پایان کلام ابن حجرﷺ)

پاسخ به گفته‌های علّامه بدرالدین عینیﷺ:

علّامه بدرالدین عینیﷺ، در «**عمدة القاری، شـرح صـحیح بخاری**» (ج ۷ ص ۴۴) می گوید:

نوع چهارم در پیرامون حیات خضرؑ:

جمهور علماء و اندیـشمندان اسـلامی، بـه ویـژه مـشایخ طریقت و تصوّف، بر این باورند که خضرؑ هم اکنون زنده است و در دشت و بیابان‌ها مشاهده شده است.

و از جملـه کـسانی کـه ایـشان را ملاقـات و زیـارت نموده‌اند، می‌توان به **عمربن عبـدالعزیز**ﷺ، **ابـراهیم ادهـم**ﷺ، **بشر حافی**ﷺ، **معروف کرخی**ﷺ، **سری السقطی**ﷺ، **جنید**ﷺ، **ابراهیم الخواص**ﷺ و دیگر بزرگانِ طریقت اشاره کرد.

سپس علّامه بدرالدین عینی﴿﴾ می گوید: در این زمینه، دلایل و براهینی وجود دارد که دال بر حیات خضر﴿﴾ است و ما آن‌ها را در تاریخ خود: «الکبیر» ذکر نموده‌ایم. (پایان کلام علّامه عینی﴿﴾)

علّامه عینی﴿﴾ بعد از این سخنان، گفته‌ی قائلان وفات خضر﴿﴾ را، همراه با بعضی از دلایل و براهینشان نقل می کند.

اما چیزی که از سخنان علّامه عینی﴿﴾ فهمیده می‌شود، سه چیز است:

۱. اجماع کنندگانِ بر حیات خضر﴿﴾، جمهور صوفیان و اهل عرفان و طریقتند؛ نه جمهور محدّثان و فقهاء و مؤرخّان و مجتهدانی که مدار و ملاکِ اجماع می‌باشند.

۲. تعداد معدود و اندک شماری از مشایخ، مدّعی رؤیت خضر﴿﴾ هستند؛ آن هم به صورت فردی، نه جمعی.

۳. علّامه عینی﴿﴾ دلایلی را که در زمینه‌ی حیات و وفات خضر﴿﴾ در تاریخش جمع آوری نموده است، در «**فتح الباری، شرح صحیح بخاری**» ذکر نکرده است؛ گویا که وی با این کارش، خواسته است تا فکر و دیدگاه ما را بدین نکته معطوف بدارد که: براهینی که دالّ بر حیات خضر﴿﴾

هستند، دلایلی قطعی و براهینی محکم نیستند که قابلیّت این را داشته باشند تا در مقام استدلال جستن، ذکر شوند؛ بلکه تمامی آن‌ها، از زمره‌ی روایات تاریخی و داستان‌های نقل شده‌ای است که مورد اعتماد محقّقان و پژوهشگران اسلامی نیست.

«والله اعلم بالصّواب»

بخش دوم

دیدگاه و نظرگاه قائلانِ حیات خضر علیه السلام

نقد و بررسی این دیدگاه، در پرتو دلایل عقلی و براهین نقلی

دلایل و براهین قائلانِ حیات خضر علیه السلام:

قائلان حیات خضر علیه السلام پیرامون حیات خضر علیه السلام به روایات و اخبار ذیل استدلال جسته‌اند:

۱. دار قطنی، در «الافراد»؛ و ابن عساکر، از ضحّاک و او نیز از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده است که: خضر علیه السلام پسر صلبی آدم علیه السلام است که خداوند بزرگ، به او عمر طولانی عنایت نموده است تا دجّال را تکذیب نماید.

۲. ابن عساکر، از ابن اسحاق نقل کرده است که وی گفته است: اصحاب ما گفته‌اند: «زمانی که مرگ آدم علیه السلام فرا رسید، پسران و نوادگان خویش را جمع نمود و به آن‌ها گفت: به زودی خداوند بلند مرتبه بر زمینیان عذابی نازل خواهد کرد؛ پس بر شما لازم است که جسد مرا حفظ و صیانت کنید تا بعد از تحقّق عذاب، آن را در سرزمین شام دفن نمایید؛ و آدم علیه السلام این کار را به خضر علیه السلام محوّل نمود و برای زنده و

جاودان ماندنش دعا کرد؛ و خضر نیز بعد از طوفان، جسد آدمؑ را در سرزمین شام دفن نمود و به یُمن و برکت دعای آدمؑ، تا روز قیامت زنده خواهد ماند».

۳. خطیب و ابن عساکر از علی ابن ابی طالبؓ روایت می‌کنند که وی فرمود: «در اثنای طواف، چشمم به مردی افتاد که خودش را به پرده‌های کعبه آویزان نموده است و با خویش، این کلمات را زمزمه می‌کرد: «**یا مَنْ لّا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ**».

و زمانی که علیؓ از آن مرد، راجع به کلماتِ شنیده شده سؤال نمود، وی دو مرتبه این کلمات را تکرار کرد و به علی ابن ابی طالبؓ گفت: آیا شما این کلمات را شنیده‌اید؟ علیؓ فرمود: آری. آن مرد گفت: سوگند به ذاتی که جان خضر در قبضه‌ی قدرت اوست! هیچ بنده‌ای بعد از نمازهای فرض، این کلمات را نمی‌گوید، مگر این که تمام گناهانش بخشوده می‌شود. (پس از این روایت، مشخص شد که آن مرد، خضر بوده است و علی بن ابی طالبؓ هم وی را دیده است).

۴. ثعلبی از ابن عباسؓ روایت می‌کند که وی گفت علی بن ابی طالبؓ فرمود: «زمانی که رسول اکرمﷺ

دار فانی را وداع گفتند و ما به کفن و دفنشان مشغول شدیم و ....، ناگهان هاتفی از گوشه‌ی خانه، با صدایی بلند گفت: محمد ﷺ را غسل ندهید؛ چرا که او طاهر و مُطهّر است.

علی بن ابی طالب ؑ در ادامه گوید: از این سخن، چیزی در قلبم ایجاد شد. امّا بعد از چند لحظه، هاتفِ دیگری با صدایی رسا گفت: محمد ﷺ را غسل دهید؛ چرا که هاتِف اول، ابلیس لعین بود و به جهت حسادتی که با پیامبر خدا ﷺ داشت، نمی‌خواست که ایشان، با غسل وارد قبر شوند.

علی بن ابی طالب ؑ می گوید: به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: من خضر هستم و در نماز جنازه‌ی رسول خدا ﷺ حاضر شده‌ام».

۵. حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک»، از جابر بن عبدالله ؓ روایت می کند که وی فرمود: «زمانی که رسول خدا ﷺ وفات نمودند و صحابه ؓ برای کفن و دفنشان جمع شده بودند، ناگهان مردی تنومند و قوی هیکل، با ریشی خاکستری رنگ، وارد خانه شد و شروع به گریستن نمود. بعد از گریه و ناله و داد و فریاد، رو به صحابه و یاران رسول خدا ﷺ نمود و گفت: «اِنَّ فِی اللهِ عَزاءً مِنْ کُلِّ مُصِیْبَةٍ»

الحدیث. در آن موقع بود که ابوبکر صدّیق رضی الله عنه و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفتند که: این مرد، خضر علیه السلام است.»

۶. ابن عساکر روایت نموده است که: «خضر علیه السلام و الیاس علیه السلام همه ساله، ماه رمضان را در بیت المقدّس روزه می گیرند و در هر سال، یک مرتبه، حج می‌نمایند و از آب زمزم، یک مرتبه می‌نوشند که تا سال دیگر تشنگی آن‌ها را رفع می کند».[۱]

۷. ابن عساکر و عقیلی و دار قطنی در «الافراد»، از ابن عباس رضی الله عنه و ایشان از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت می کند که فرمودند:

«خضر علیه السلام و الیاس علیه السلام همه ساله در موسم حج، همدیگر را ملاقات می‌نمایند و بعد از مراسم حج، هر یک، سر دیگری را می‌تراشد و با این کلمات: «بِسْمِ اللهِ ماشاءَ اللهُ»، از همدیگر جدا می‌شوند.»

۸. ابن عساکر، از محمد بن المنکدر، روایت نموده است

۱- حال سؤال اینجاست که چرا خضر و الیاس (علیهما السلام) ماه رمضان را به عوض بیت‌المقدس، در بیت الله الحرام روزه نمی گیرند؛ در حالی که یک عمره در رمضان، از لحاظ ثواب و پاداش، معادل یک حج فرض است؟ «مؤلف»

که وی گفته است: «در همین اثنا که عمر بن خطّاب رضی الله عنه، بر جنازه‌ای نماز می‌گزارد، ناگهان از پشت سرش، صدای هاتفی را شنید که می‌گفت: «خدا بر تو رحم کند! در نماز، بر ما سبقت مگیر...». بعد از این، عمر رضی الله عنه رو به مردم کرد و گفت: سوگند به خدا! این فرد، کسی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او به ما خبر داده است[1] (یعنی خضر علیه السلام)».

۹. بعضی از قائلان حیات خضر علیه السلام، در این زمینه، به «اِستِصحاب»[2] استدلال جسته‌اند؛ چرا که پیشتر، حیات خضر با دلیل و برهان ثابت شده است و تا زمان ارائه دادن دلیل بر

۱- پیرامون صحّت و سُقم این احادیث و روایات، پیشتر بحث شد که هیچ یک از آن‌ها قابلیّت و صلاحیّت استدلال جستن را ندارند. «مترجم»

۲- إستصحاب: در لغت از مصاحبت و از ریشه‌ی صحبت گرفته شده و باب إستفعال است. «إستصحب زید فی سفره الکتاب»: یعنی زید در سفر کتاب همراه خود داشت.

در اصطلاح اصولیان، عبارت است از حکم به ثبوت وضعیتی در زمان دوم به علت این که در زمان اول ثابت بوده، یعنی ثبوت امری در زمان حاضر بنا بر ثبوت آن در زمان گذشته، مگر این که دلیلی بر تغییر آن ارائه شود. در نزد مالکیه و اکثر شافعیه حجت است، ولی در نزد حنفیه و متکلمان حجت نیست مانند این که دو نفر طلب کار و بدهکار در پرداخت قرض با هم اختلاف دارند. بدهکار می گوید که دَیْن را پرداخت کرده است و طلب کار می گوید که پرداخت نکرده است و بدهکار دلیلی بر پرداخت وام ندارد. در این وضعیت قاضی حکم به عدم پرداخت قرض می کند و این هم بنابر اعتماد به استصحاب ثبوت آن در زمان گذشته و بقای آن در زمان حاضر است. مگر این که بدهکار دلیلی بر تغییر آن ارائه دهد.

گفته‌اند: «ألأصل بقاء ما کان علی ما کان» مگر این که دلیلی بر خلاف آن دلالت کند. استصحاب یک دلیل شرعی نیست که نیاز به قطع و یقین داشته باشد، بلکه یکی از قواعد است، یعنی حکم شرعی است که دلیل ظنی در آن کفایت می کند و آخرین مدار فتواست، و زمانی به آن عمل می‌شود که دلیل دیگری نباشد.

خلاف آن، موضوع حیات خضر علیه السلام، به قوّت خود باقی است. (پس قضیّه‌ی حیات خضر علیه السلام بنابر «استصحاب» بر حال خود باقی است؛ چرا که دلیل، بر خلاف آن اقامه نشده است).

نقد و بررسی قائلانِ حیات خضر علیه السلام، بر دلایل و براهینِ منکرانِ حیات؛ و پاسخ این نقد

۱. کسانی که عقیده و باور به حیات خضر علیه السلام دارند، در جواب حدیثی که امام بخاری[۱] و دیگران بدان استدلال جسته‌اند، گفته‌اند:

الف) این حدیث، موجب نفی حیات، در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ بلکه در ظاهر، موجب نفی حیات، پس از گذشت صد سال از زمان گفتن این حدیث است.

ب) خضر علیه السلام، به هنگام گفته شدن این حدیث، بر روی زمین نبوده، بلکه بر روی آب بوده است. (اگر چنین می گفتند که وی بر روی کره‌ی ماه بوده است عجیبتر خواهد بود)!

ج) ممکن است، این حدیث، عام باشد و از تحت آن، خضر علیه السلام خاصّ شود؛ مانند استثنای فرشتگان و ابلیس.

پر واضح است که اشکال و ضعفی که در این پاسخ‌ها

۱- «لا یَبْقَی عَلی رَأْسِ مِأَةِ سَنَةٍ مِمَّنْ هُوَ الْیَوْمَ عَلی ظَهْرِ الْأَرْضِ»؛ و غیره. «مترجم»

وجود دارد، بر هیچ کس مخفی و پوشیده نیست؛ چرا که ظاهر معنای «علی ظهر الارض» در حدیث، دلالت بر اهل زمین می کند؛ خواه در دریا باشند یا در خشکی؛ و در هر دو صورت، «ظهر الارض» گفته می‌شود؛ زیرا که زمین، متشکّل از خشکی و آب است؛ و خداوند بلند مرتبه نیز می‌فرماید:

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ﴾ (نحل / ٦١)

«اگر خداوند، مردمان را به سبب ستمشان (هر چه زودتر به عقاب و عذاب آن) کیفر می‌داد، بر روی زمین، جنبنده‌ای باقی نمی‌گذاشت».

در اینجا کسی نمی‌تواند، چنین بگوید که: مجرمان و بزهکاران به هنگام عذاب، به دریا پناه می‌برند تا از گرفت و عقاب خداوند در امان بمانند.

و از جمله ادّعاها و سخنان مُضحک و عجیب، سخن فردی است که می گوید: خضر علیه السلام در زمان گفتن این حدیث، در هوا بوده است. خدا را از این جُمود و تعصّب، و سخافت و سبکی عقل، به پاکی یاد می کنیم و او را از هر نقص و عیب، مُبرا می‌دانیم.

۲. قائلان حیات خضر علیه السلام، در پاسخ به استدلال شیخ

الاسلام ابن تیمیه رحمه الله، گفته‌اند:

الف) اگر آمدن به نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از جمله‌ی واجبات و ضروریّات می‌بود، در آن صورت باید خیر التابعین «**اویس قرنی** رحمه الله» و «**نجاشی** رحمه الله» به حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم شرفیاب می‌شدند؛ حال آن که آن دو، نه با پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم جهاد کرده‌اند و نه به طور مستقیم از ایشان، چیزی را تعلیم گرفته‌اند.

و این احتمال نیز وجود دارد که خضر، به طور مخفیانه، به جهت حکمتی که ما از آن بی‌خبریم، نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده باشد و از ایشان تعلیم گرفته باشد.

ب) همچنین عدم حضور خضر علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در جهاد، درست نیست؛ زیرا که «ابن بشکوال»، در کتاب «**المستغیثین بالله تعالی**»، از عبدالله بن مبارک رحمه الله روایت کرده است که وی گفته است: «**در میدان جهاد بودم که اسبم هلاک شد و از بین رفت. در همین هنگام، مرد خوش سیما و مُعطّری را دیدم که به من گفت: آیا دوست داری بر اسبت سوار شوی و در میدان کارزار حاضر شوی؟ گفتم: آری. بعد از این، دستش را بر پیشانی اسب گذاشت و وِردی را بدین گونه: «أقْسِمْتُ عَلَیْکَ اَیَّتُهَا الْعِلَّةُ بِعِزَّةِ عِزَّةِ اللهِ وَ بِعَظِمَةِ عَظِمَةِ اللهِ وَ بِجَلالِ جَلالِ اللهِ...» قرائت نمود. ناگهان به اذن خدا،**

اسبم زنده شد و راست ایستاد. پس از این واقعه‌ی عجیب، اسبم را سوار شدم و به دوستانم ملحق شدم. زمانی که بر دشمن فایق و چیره آمدیم و آن‌ها را از پای در آوردیم، دو مرتبه همان مرد را در حالی دیدم که زیر قدم هایش سبز شده بود.

در آن هنگام بود که خودش را به من معرّفی نمود و گفت: من خضر علیه السلام هستم».

چیزی که از این داستان، استنباط می‌شود. این است که خضر علیه السلام در بعضی از جنگ‌ها حاضر شده است.

ج) و در جواب به استدلال «شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله» به قول پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم که در روز جنگ بدر فرمودند: «اَللّهُمَّ اِنْ تَهْلِکْ هذِهِ الْعِصابَةَ لا تُعْبَدُ فِی الْأَرْضِ»، گفته‌اند: معنای این حدیث چنین است که: بار الها! اگر این گروه، هلاک و نابود گردد، به صورت مقتدرانه و در حال قوّت و شوکتِ امّت محمّدی صلی الله علیه وسلم، بر روی زمین، پرستش و عبادت نخواهی شد؛ وگرنه چقدر از مؤمنانی که در مدینه‌ی منوّره و در غیر مدینه بودند که در بدر شرکت نکرده بودند.

نقد و بررسی سه استدلال فوق؛ و پاسخ بدانها

خواننده‌ی عزیز! بدان که قائلان حیات خضر علیه السلام به

ضعف و اشکالاتی که در این سه استدلالشان وجود دارد، پی نبرده‌اند؛ چرا که قرار دادن خضر علیه السلام در ردیف «اویس رحمه الله» و «نجاشی رحمه الله» و امثال این دو، از کسانی که آمدن به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله برایشان میسّر و فراهم نشده بود، از انصاف به دور است. و چگونه ممکن است که شخص منصف و عاقلی، قائل به امامتِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج، برای تمامی انبیاء و پیامبران الهی و اقتدا و تأسّی آن‌ها به ایشان باشد؛ امّا قائل به لزوم آمدن خضر علیه السلام، به نزد رسول خدا و ملاقات او با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نباشد؛ در حالی که - به ظاهر - هیچ مانعی در این زمینه هم وجود نداشته است.

و امّا ادّعای آمدن مخفیانه‌ی خضر علیه السلام به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله، به جهت حکمتی که ما از آن بی‌خبریم، قولی بدون دلیل و برهان است؛ چرا که اگر چنین چیزی واقعیت می‌داشت؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای یک مرتبه هم که شده، آن را بیان می‌کردند؛ ولی دلیل و مدرکی که دالّ بر این بیانِ رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، کجاست؟ در حالی که جبرئیل علیه السلام به شکل و شمایل «دحیه کلبی رحمه الله» ظاهر می‌گشت؛ حال آن که حکمت خداوندی، متقاضی پنهان شدن و در پرده بودن جبرئیل بود؛ با وجود این، جبرئیل علیه السلام ظاهر می‌شد و مردم او را می‌دیدند؛ و اگر امر چنان است که قائلان حیات می‌گویند،

خضر عليه السلام هم برای یک مرتبه که شده، باید ظاهر می گشت تا مردم او را ببینند.

امّا داستانی که از عبدالله بن مبارک رحمه الله نقل شده است، ما ثبوت و صحّت آن را قبول نداریم؛ چنان که از الفاظ این قصّه، مشخّص و هویدا است.

و افراد صاحب نظر و منصف نیز این مطلب را به خوبی درک می کنند که حضور خضر عليه السلام در روزی که پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم برای انس بن مالک رضي الله عنه فرمود: «إِرْمِ فَداکَ أبِیْ وَ اُمِّیْ»؛ «تیر بزن، پدر و مادرم فدایت باد»، مهمتر و حیاتی‌تر، از حضورش به همراه عبدالله بن مبارک رحمه الله بود.

و امّا آنچه که در معنای حدیث بدر: «اَللّٰهُمَّ اِنْ تَهْلِکْ هذِهِ الْعَصابَةَ...» بیان نموده‌اند؛ از واقعیّت و حقیقت به دور است؛ چرا که ظاهر حدیث، پرستش و عبادت خداوند متعال را به طور مطلق، در صورت هلاک و نابود شدن این گروه، نفی می کند؛ زیرا معنای حدیث اینطور می‌شود: «اگر این جماعت - در حالی که اسلام، قوت و قدرتی ندارد - هلاک و نابود شوند، بقیه‌ی مردم هم، مرتد خواهند شد و کسی بعد از آن‌ها، به ذات خداوند بزرگ ایمان نخواهد آورد. پس در این زمان است که هیچ کس، خداوند بلند مرتبه را بر روی زمین پرستش و کرنش نخواهد کرد».

یا به تعبیری دیگر؛ معنای حدیث چنین می‌شود: **«پروردگارا! اگر این جماعت - که تاج سر اسلام و مسلمانان هستند - هلاک شوند، پیروان کفر، بر سایر مسلمانانی که بعد از آن‌ها هستند مسلّط و چیره خواهند شد و همه‌ی آن‌ها را از بین خواهند برد. پس در آن موقع، هیچ کس تو را عبادت و پرستش نخواهد کرد.»**

خلاصه، در هر دو صورت، حدیث بَدر، بر عدم حیات خضر علیه السلام دلالت دارد.

و قائلان حیات خضر علیه السلام، به آیه: [وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ] (انبیاء / ۳۴) این گونه جواب داده‌اند که: مراد از «خُلْد»: حیات و دوام اَبدی و سرمدی است؛ در حالی که قائلان حیات، مدّعی حیات و دوام ابدی و همیشه زنده ماندن خضر علیه السلام نیستند؛ بلکه بعضی از آن‌ها می گویند: خضر، بعد از جنگ و ستیز با دجّال، می‌میرد.

و بعضی می گویند: وی در زمان برداشته شدن قرآن از روی زمین، خواهد مرد.

و بعضی هم می گویند: خضر در آخر الزمان، دار فانی را وداع خواهد گفت و چهره در نقاب خاک خواهد کشید.

ولی پر واضح است که این پاسخ، غیر معقول و بعید است؛ زیرا که ظاهر آیه، - در حقیقت - خواهان مکث و درنگ

طولانی است، نه خواهانِ دوامِ بقاء.

و همچنین علّامه راغب اصفهانی رحمه الله می گوید: «**کُلُّ ما یَتَبَطَّأُ عَنْهُ التَّغْیِرُ وَ الْفَساد، تَصِفُهُ الْعَرَبُ بِالْخُلُوْدِ کَقَوْلِهِمْ: لِلأَثا فِی خَوالِدٌ وَ ذٰلِكَ لِطُوْلِ مَکْثِها لا لِدَوامِها وَ بَقائِها**»؛ «**هر آنچه که تغییر و فساد، از آن به دور است؛ عرب‌ها آن را مُتّصف به خلود می کنند؛ مانند این سخنشان که به أثافی (سنگی که بر روی آن دیگ را می گذارند) خَوالد می گویند؛ و این وجه تسمیه نیز، صرفاً به جهت طول مکث اَثافی است، نه دوام و بقای آن.**»

نقد و بررسی قائلان حیات خضر علیه السلام، بر دلایل و براهین عقلی منکران؛ و پاسخ این نقد

قائلان حیات، بر دلایل و براهین عقلی منکران حیات، که دالّ بر عدم حیات خضر علیه السلام است، پاسخ‌هایی را داده‌اند که از لحاظ ضعف و سستی، از تار عنکبوت هم، سست‌تر و ضعیف‌تر هستند؛ و این پاسخ‌ها به ترتیب عبارتند از:

. **الف)** به صورت نخستِ دلایل عقلی، این گونه پاسخ داده‌اند که: عمر زیاد، در حق بشر، غیر ممکن و به دور از عقل نیست؛ چرا که ممکن است که عمر خضر علیه السلام از امور خارق‌العاده و شگفت‌انگیز و معجزه و حیرت آور باشد.

و در مورد شکل و شمایل خضر علیه‌السلام، چنین گفته‌اند: درست است که انسان‌های نخستین، دارای شکل و قیافه‌ای جسیم و بزرگ بودند، امّا شاید خضر علیه‌السلام، از این حکم مستثنی گردد؛ چرا که یأجوج و مأجوج هم از صلب «یافث بن نوح» هستند، در حالی که در میانشان موجوداتی نیم وجب قدی هم یافت می‌شود. چنان که این موضوع در بعضی از آثار هم روایت شده است؛ و هیچ بعید نیست که به خضر علیه‌السلام چنین نیرو و خاصیّتی عنایت شده باشد که بتواند خود را به اَشکال و صورتهای مختلفی مانند جبرئیل علیه‌السلام درآورد.

امّا خواننده‌ی عزیز و گرامی! تو این موضوع را خوب می‌دانی و درک می‌کنی که: آنچه در مورد یأجوج و مأجوج بیان شد، که طول بعضی از آن‌ها به نیم وجب می‌رسد، اگر بر فرض، مورد قبول هم قرار گیرد، باز هم جای سؤال باقی است و شاید کسی چنین بگوید که این موضوع (طول یأجوج و مأجوج) مربوط به زمان فتح سدّ ذوالقرنین در آخرالزمان است و به هیچ عنوان ربطی بدین موضوع ندارد.

و نیز استناد جستن به احوال یأجوج و مأجوج، تا زمانی که ثابت نشود که آن‌ها در زمین دارای همین شکل و شمایل بوده‌اند، به هیچ عنوان جایز و درست نیست.

و در روایات و آثاری که (خداوند از صحّت و سُقم آن‌ها

با خبر است) و در آن‌ها از قد و قامت یأجوج و مأجوج بحث شده است؛ مراد از آن‌ها یـأجوج و مأجوجهـای آخرالزمـان است، نه یأجوج و مأجوجهای نخستین.

و امّا آنچه که درباره‌ی اِعطای قوّه‌ی تَشکّل بـه اَشـکال و صورت‌های گوناگون به خضر علیه السلام بیان شده، احتمـال بعیـدی است که در مقام استدلال جستن، مفید و مُثمـر ثمـر نخواهـد بود؛ تا جایی که بعـضی از علمـاء و صـاحب نظـران اسـلامی گفته‌اند: اگر قرار بود که این خاصیّت و ویژگی، بـه یکـی از فرزندان آدم داده شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از همـه، بـه اِعطـای آن، سزاوارتر بودند تا در شب هجرت، از غار و دیگر چیزها، مُستغنی شوند و به این طریق، از دیدگان کفّـار، در حجـاب و پرده باشند.

ب) و به صورت دوّم دلایل عقلی، چنین جواب داده‌اند:

عدم نقل حضور خضر علیه السلام در کـشتی نـوح علیه السلام، مـستلزم عدم وجود و حیات وی نیـست؛ چـرا کـه ممکـن اسـت وی، حضور داشته، امّا با وجود این، سوار کشتی نشده باشـد؛ و ایـن احتمال نیز وجود دارد که ممکن است خضر علیه السلام سوار کشتی شده باشد، ولی او را کسی ندیده باشد. (بر ردّ این پاسـخ، هـیچ جوابی لازم نیست؛ چرا که بطلانش، بر همه مشخّص است)

و امّا روایتی که حارث بن ابی اسامة، در مُسندش، از انس

بن مالک رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است که: **«خضر علیه السلام در دریاست و الیاس علیه السلام در خشکی؛ و این دو نفر، هر شب، در محل سد ذوالقرنین همدیگر را ملاقات می کنند».**

علماء و محقّقان عرصه‌ی فنّ حدیث، گفته‌اند که: سند این حدیث، واهی و ضعیف است و استدلال جستن به آن درست نیست.

ج) و به صورت سوّم، چنین پاسخ داده‌اند:

ما این ادّعا را مبنی بر وفات تمام سرنشینان کشتی نوح علیه السلام به جز نسل و نژادش نمی‌پذیریم؛ چرا که حَصْر، در آیه‌ی «**وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِيْنَ**»، حَصْر اضافی نسبت به طرف تکذیب کنندگان با نوح علیه السلام است؛ یعنی خداوند، کفّار و تکذیب کنندگان را نابود و هلاک گردانید و پیروان نوح علیه السلام را نجات بخشید.

و نیز می‌توان چنین گفت که: مراد از این آیه، این است: کسانی که در محل دید و رؤیت بودند، همگی به جز نسل نوح، فوت کردند؛ و امّا کسانی که در محل رؤیت نبودند، زنده ماندند و فوت نکردند؛ به دلیل این که شیطان هم در کشتی بود، در حالی که او، موجودی است که مشاهده نمی‌شود.

ولی این جواب صحیحی نیست؛ زیرا چیزی که از این آیه، استنباط می‌شود و متبادر به ذهن است، حَصر حقیقی است؛ یعنی: به جز ذریّه و نژاد نوح علیه‌السلام اَحدی باقی نماند؛ و تا زمانی که قرینه‌ای لفظی یا معنوی، بر حَصر اضافی وجود نداشته باشد، مراد همان حَصر حقیقی است و در اینجا هر گونه قرینه‌ای چه لفظی و چه معنوی، معدوم و مفقود است.

د) و به صورت چهارم، چنین جواب داده‌اند:

از این که عمر خضر علیه‌السلام، یکی از بزرگترین و شگفت انگیزترین آیات الهی است، این مطلب لازم نمی‌آید که به کرّات، در جای جای قرآن ذکر شود؛ و خداوند بلند مرتبه، یاد و تذکره‌ی نوح علیه‌السلام را در قرآن، فقط به این جهت نمود تا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همچون ایشان، در مقابل دشواری‌ها و مشکلات، صبر و شکیبایی پیشه کنند و منتظر مددها و کمک‌های غیبی خداوند بزرگ باشند.

و از این که خداوند بلند مرتبه، عمر نوح علیه‌السلام را به صراحت در قرآن ذکر نموده است، به طور اشاره این مطلب مُتبادر به ذهن می‌شود که جایز است خداوند بلند مرتبه، عمری طولانی‌تر از عمر نوح علیه‌السلام به کسی عنایت کند.

پاسخ به این استدلال: این سخن‌ها و ادّعاها، درست است؛ امّا حداقل برای یک مرتبه هم که شده، باید این امر بزرگ

(عمر خضر علیه‌السلام) در قرآن ذکر می‌شد؛ چرا که یکی از بزرگترین آیات و نشانه‌های ربوبیّت است.

منظور ما، از این سخنان این نیست که ذکر عمر خضر علیه‌السلام در قرآن، امری است لازم و حتمی، بلکه ما مدّعی این موضوع هستیم که ذکر عمر خضر علیه‌السلام در قرآن، از جمله‌ی امور مُسْتَحْسَنات است؛ به ویژه زمانی که خداوند بلند مرتبه، در قرآن عظیم الشأن، از جاودانگی و عمر ابلیس لعین صحبت می کند، در آن صورت، یادآوری عمر خضر هم (اگر زنده باشد، که نیست) خالی از لطف نخواهد بود؛ زیرا در آن صورت، یک جنّ از میان جنّیان و یک انسان از میان فرزندان آدم، به آن‌ها عمر طولانی و دور و درازی ارزانی شده است؛ و خود این موضوع، یکی از شگرفترین نشانه‌های الهی است و باید در قرآن، برای یک مرتبه هم که شده ذکر می‌شد.

امّا در این باره که خداوند قادر است به کسی، عمری طولانی‌تر از عمر نوح علیه‌السلام عنایت کند، حرفی نیست؛ بلکه حرف و بحث، در وقوع چنین چیزی است که آیا به کسی، چنین عمری عنایت شده است یا خیر؟!

هـ) قائلان حیات، به صورت پنجم از دلایل عقلی، چنین جواب داده‌اند:

ما این سخن را که: «**هیچ گونه حجّت و مدرکی، مبنی بر**

حیات و یـا رؤیـت و مـشاهده‌ی خـضرعليه السلام وجـود نـدارد» نمی‌پذیریم؛ زیرا که ما روایـاتی در دسـت داریـم کـه دالّ بـر حیات و یا رؤیت خضرعليه السلام هستند؛ چنان که پیشتر به پاره‌ای از آن‌ها اشاره شد.

در اینجا همین کافی است که ما قول ابن قیم جـوزی‌رحمه الله را بر ردّ این پاسخ، یادآور بشویم؛ ایشان مـی‌فرمایـد: احادیـث و آثاری که درباره‌ی خضرعليه السلام و جاودانگی او روایت شده‌انـد، همگی، دروغ و ساختگی هستند و در ارتبـاط بـا زنـده بـودن خضرعليه السلام، حتی یک حدیث صحیح هم، در اختیـار نـداریم و کسی که مدّعی چنین روایاتی است، پس بر او لازم اسـت کـه آن را بیان دارد.

تمسّك جستن قائلانِ حیات خضرعليه السلام، به اجماع

زمانی که هیچ گونه دلیل و مدرکی برای قـائلان حیـات، مبنی بر حیات خضرعليه السلام باقی نماند، بـه ناچـار بـرای اِثبـات حیات وی، به اجماع مشایخ عظام و علمای اَعلام چنگ زدند و گفتنـد: ایـن اجمـاع را ابـن صـلاح‌رحمه الله و علامـه نـووی‌رحمه الله و دیگران، از علماء و اندیشمندان اسلامی نقل نموده‌اند.

مراد از اجماع، کدام اجماع است؟ آیا مراد، همان

اجماعی است که یکی از ادلّه‌ی اربعه است؟!

از این ادّعای قائلان حیات که: بر اثبات حیات خضر علیه السلام، اجماع مشایخ عظام و جمهور علمای اَعلام وجود دارد، پژوهشگران و صاحب نظران اسلامی چنین جواب داده‌اند که: مدّعی بودن بر اجماع مشایخ و علماء، چیزی غیر مُسلّم و غیر قابل پذیرش است؛ چرا که **«شیخ صدرالدین اسحاق قونوی رحمه الله»** در کتاب **«تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی»** چنین نقل می‌کند که: **«وجود خضر، فقط در عالم مثال است، نه در عالم حقیقت»**.

و عقیده و باور **«شیخ عبدالرزاق کاشی رحمه الله»** بر این است که: **«خضر، عبارت است از فراخی و الیاس، عبارت است از تنگی»**.

و بعضی از مشایخ چنین گفته‌اند: **«خضریّت، رتبه و درجه‌ای است که بعضی از صالحان و بزرگان به آن می‌رسند»**.

و با وجود چنین اقوالی، چگونه می‌توان مدّعی اجماع بود؟

آری، اجماع جمهور علماء و مشایخ، بنابر آنچه که ابن صلاح رحمه الله و **علامه نووی** رحمه الله ذکر نموده‌اند، مُسلّم و قابل قبول است؛ لیکن این اجماع، اجماعی که یکی از ادلّه‌ی اربعه‌ی

شریعت مقدّس اسلام است، نمی‌باشد؛ بلکه این اجماع، عبارت است از: اجماع جمهور صوفیان و اهل عرفان و طریقت؛ نه اجماع جمهور محدّثان و صاحب نظران و مجتهدانی که مدار و ملاک اجماعند؛ و پر واضح است که این نوع از اجماع، صلاحیّت این را که بتواند یکی از ادلّه‌ی اربعه‌ی شریعت قرار گیرد را ندارد.

و) و به صورت ششم، چنین جواب داده‌اند:

برای شناخت و تفکیک خضر از سایر افراد، علامات و مشخّصه‌هایی از قبیل: سبز شدن زمین در زیر قدم هایش و یک ذَرع بودن اندازه‌ی پاهایش وجود دارد؛ و چه بسا، گاهی اوقات، از او، امور شگفت‌انگیز و خارق‌العاده‌ای که دالّ بر حقّانیّت و صداقتش باشد، صادر شود؛ و شخص مؤمن هم بنابر حُسْن ظنّی که به برادر مسلمانش دارد، حرف او را مبنی بر خضر بودنش می‌پذیرد؛ تا جایی که در بین قائلانِ رؤیت خضر علیه‌السلام، این موضوع شایع شده است که یکی از ویژگی‌های خضر، این است که انگشت ابهام دست راستش، از دیگر انگشتانش بزرگتر است؛ و این که مَردمک یکی از دو چشمانش، دائماً در حال حرکت است.

تمسّک جستن قائلان حیات خضر علیه‌السلام، به علامات و

نشانه‌های ویژه و خاصّ خضر علیه السلام، قطعاً باطل است

محقّقان و اندیشمندان اسلامی، به سخن بالای قائلان حیات خضر علیه السلام، چنین جواب داده‌اند که: شما به کدامین دلیل، این را ثابت نمودید که این چیزها، از علامات و نشانه‌های ویژه و خاصّ خضر است؟

﴿قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَـٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ﴾

(بقره / ۱۱۱)

«بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خویش را بیاورید».

و چیزی که در حدیث صحیح، ثابت و مُسلّم است، این است که خضر علیه السلام، بدین علت، «خضر» نامیده شده است؛ چرا که وی، یک مرتبه بر زمین خشک و بی‌آب و گیاه نشست که ناگهان آن زمین خشک و برهوت، به زمینی سرسبز و خرّم تبدیل شد.

و در این حدیث، لفظ «مرّة» (یک مرتبه)، به کار رفته است و هیچ گونه دلیلی، مبنی بر این که این خاصیّت و ویژگی، برای همیشه به وی عنایت شده باشد، وجود ندارد؛ بلکه به عکس، لفظ «مرّة» در حدیث فوق، این خاصیّت و ویژگی را فقط برای یک مرتبه ثابت می‌کند.

اما این سخن که: طول قدم خضر، یک ذَرع است، قابل

قبول نیست؛ زیرا که این مطلب، در روایت محمد بن المنکدر، از عمر بن خطّاب که پیشتر به آن اشاره شده، آمده است و آن هم، روایتی ضعیف و ساختگی است؛ و این در حالی است که قائلان حیات و رؤیت خضر، مدّعی این موضوع هستند که خضر را به اَشکال و صورت‌های گوناگون، با علامات و نشانه‌های مختلفی مشاهده نموده‌اند؛ پس چگونه می‌توان آن دو چیز را از علاماتِ ویژه و خاصّ خضر شمرد.

و امّا موضوع ظاهر شدن امور شگفت‌انگیز و خارق‌العاده از خضر: این موضوعی است مشترک بین خضر و سایر اولیاء خدا؛ زیرا که ممکن است از ولیّ و بزرگی، امر خارق‌العاده‌ای صادر شود وسپس بگوید که: «من خضرم»؛ و این هم در میان صوفیان، اصلاً بعید نیست؛ چرا که مشاهده شده است که بعضی از آن‌ها می‌گویند: «اَنَا الْحَقُّ»؛ و کسی که در شیخ خود، فنا شده است، می‌گوید: «اَنَا فُلانٌ»؛ و اسم شیخش را می‌گیرد؛ تا جایی که بعضی از آن‌ها، پا را از این چیزها فراتر می‌گذارند و می‌گویند: «ما فِی الْجُبَّةِ اِلّا اللهُ، اَنَا آدم، اَنَا نوح، انا ابراهیم، انا موسی، انا عیسی، انا محمد و ...»؛ پس چگونه این احتمال وجود ندارد که از شیخ و بزرگی، امر شگفت‌انگیز و خارق‌العاده‌ای صادر شود و سپس بگوید:

«اَنَا خِضْرٌ» (من خضرم)؛ در حالی که گفتن «من خضرم»، نزدیکتر به اَذهان عموم مردم است.

ز) قائلان حیات خضر علیه‌السلام، به صورت هفتم از دلایل عقلی چنین جواب داده‌اند:

این سخن که: خضر با انسان‌های کوته فکر و جاهل از دین و شریعت، هم صحبت و هم کلام و همنشین و همدم می‌شود، به هیچ عنوان صحیح نیست؛ چرا که از اَکابر و بزرگانِ صوفیان و از کسانی که واقف و حافظ بر حدود خدا هستند، رؤیت و ملاقات خضر علیه‌السلام نقل شده است.

تا جایی که از **«علی بن الخواص رحمه‌الله»** روایت شده است که وی، در سفر حج بود که خضر علیه‌السلام طلب مصاحبت با وی را نمود؛ امّا علی بن الخواص رحمه‌الله از مصاحبت با خضر، اِستنکاف ورزید و در مورد خودداری ورزیدنش از مصاحبت با خضر سؤال شد؛ وی در جواب گفت: اگر مصاحبت با خضر را قبول می‌کردم، می‌ترسیدم که در توکّلم به خدا، نقص و ضعفی به وجود آید؛ چرا که در سفر، اعتماد بر وجود خضر می‌نمودم واز خداوند بزرگ، غافل می‌شدم.

قائل بودن به حیات پیامبر اکرم ﷺ و عدم وفاتشان، جهالت و تعصّب است

به استدلال فوق قائلان حیات، چنین پاسخ داده شده است:

احتمال دارد که اجتماع و ملاقات خضر با اکابر و بزرگان صوفیان و ملاقات آن‌ها با وی، از قبیل آنچه که در مورد ملاقات پیامبر خدا ﷺ با آن‌ها و ملاقات آن‌ها با پیامبر اکرم ﷺ ذکر می کنند، باشد؛ در حالی که چنین ادّعایی، دلیل بر حیات و زنده بودن پیامبر اکرم ﷺ نمی‌باشد و به هیچ عنوان خودشان نیز به هیچ نحوی از اَنحاء، قائل به حیات و زنده بودن پیامبر خدا ﷺ نیستند.

آری؛ بعضی از جاهلان و افراطیّون هستند که از فَرط جهل و تعصّبشان، قائل به وفات پیامبر اکرم ﷺ نیستند و چنین می گویند که: رسول خدا ﷺ از محیط دنیا خارج شدند و در قبرشان آرمیده‌اند؛ اما فوت نکرده‌اند، بلکه زنده‌اند.

ولی این سخن، تکذیبی بر عقیده‌ی سَلَفِ امّت و صاحب نظران و بزرگان دین مبین اسلام است.

ح) و قائلان حیات، به صورت هشتم از دلایل عقلی، چنین جواب داده‌اند:

ما این مطلب را که: خضر به حضور رسول خدا ﷺ

حاضر نشده است، تا به ایشان ایمان بیاورد و بیعت کند، قبول نداریم؛ بلکه عقیده‌ی ما، بر این است که خضر به صورت مخفیانه، به نحوی که هیچ کس بویی نبرد، به حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر شده و با ایشان بیعت نموده است.

ولی به این جواب قائلان حیات، چنین پاسخ داده شده است که: چه چیزی خضر را مجبور به بیعت نمودن و ایمان آوردن به صورت مخفیانه نموده است؟ آیا وی، از ایمان آوردن و بیعت نمودن به صورت علنی با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استنکاف ورزیده است؟ و یا خضر، متوسل به تقیّه شده است تا به صورت مخفیانه با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت نماید؟ «فَسُبْحانَ اللهِ مِنْ هذِهِ الْحُجَّةِ الْخاطِئَةِ».

ط) و به صورت نهم دلایل عقلی، چنین پاسخ داده‌اند:

این سخن، مبنی بر عدم حضور خضر در جهاد و مجالس تعلیمی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به هیچ عنوان صحیح و قابل قبول نیست؛ چرا که هیچ گونه دلیلی، مبنی بر نفی حضور خضر، در جهاد و دیگر مواضع وجود ندارد؛ علاوه بر این، عالِم به علم لدنیّ، به جز آنچه که خداوند متعال به او، در هر زمان و مکان، به حسب مقتضای امر، تعلیم و آموزش داده است، مشغول نمی‌شود.

اما این پاسخ، از دیدگاه اندیشمندان و محقّقان اسلامی، درست نیست؛ زیرا که ما، حضور خضر را در جهاد و در دیگر مواضع، به این جهت نفی می کنیم که دلیلی بر حضور وی وجود ندارد؛ و تا زمانی که دلیل و مدرکی بر وجود خضر ارائه نشود (و گمان هم نمی‌کنم تا قیامت ارائه شود)، ما بر همان نظریه و عقیده‌ی خویش، یعنی: عدم حضور خضر در جهاد، خواهیم بود.

جان سخن این که: عمده ترین و قوی ترین دلایل هر دو گروه، چیزهایی بود که ما برای تو خواننده‌ی عزیز، بیان کردیم؛ اما برخی از قائلان حیات، برای اثبات حیات خضرعليه السلام، به **اِستِصحاب**[1]، استدلال جسته‌اند و گفته‌اند: مُسلماً خضر، در زمان موسیعليه السلام زنده بوده و در آن روزگار می‌زیسته است و اما مرگ وی، در هیچ کدام از کتاب و سنّت، به اثبات نرسیده است؛ پس او، بنا بر اِستصحاب، هم اکنون مثل گذشته، زنده و جاودان است و فوت نکرده است؛ و این موضوع (حیات خضر)، تا زمانی که دلیلی مبنی بر عدم حیاتش عرضه شود، به قوّت خود، باقی است.

۱- اِستِصحاب در اصطلاح صاحب نظران اصولی عبارت است از: «حکم کردن به ثبوت یا نفی امری، در زمان حال یا آینده، مبنی بر ثبوت و عدم آن، در زمان گذشته، به جهت عدم اقامه‌ی دلیل بر تغییر آن». (الوجیز فی اصول الفقه، وهبة الزحیلی، ص ۱۱۳) «مترجم»

درجه‌ی اِستصحاب در نزد ائمه و پیشوایان دینی

در جواب استدلال فوق که قائلان حیات، بیان داشته‌اند، چنین گفته شده است:

الف) مجال و میدانِ اختلاف ائمه‌ی اربعه - رحمهم الله - فقط در احکام فرعی عملی، که مربوط به افعال مکلّفین است و بر آن، ثواب و عقاب مترتّب می‌شود، می‌باشد؛ و امّا موضوع حیات و وفات خضر، از این قبیل امور نیست؛ پس چگونه در آن، اِستصحاب جاری می‌شود؛ در حالی که اثر آن، فقط در احکام فرعیِ عملی تبلور پیدا می کند.

ب) در زمینه‌ی حیات خضرعليه‌السلام، استدلال جستن به اِستصحاب، نه در نزد حنفی‌ها درست است و نه در نزد شوافع.

از دیدگاه احناف، استدلال جستن به استصحاب، به این جهت درست نیست؛ زیرا که اِستصحاب در نزد آن‌ها، به هیچ عنوان، حجّت نیست و از دیدگاه متکلّمان، برای اِثبات، حجّت است نه برای نفی.

و اما از نظرگاه شافعیان و ابوبکر مزنیرحمه‌الله و ابوبکر صیرفیرحمه‌الله، اگر چه استصحاب، در اثبات و نفی، حجّت است؛ امّا شرط آن، این است که: شکّ و شبهه‌ای بر عدمِ حکم در آن نباشد؛ امّا در این موضوع، شکّ و شبهه در عدم حیات

خضر علیه السلام وجود دارد؛ چرا که عادت و عرف، متقاضیِ عدم بقای آدمی، در این مدت مدید و طولانی است؛ و عادت و عرف هم، در بسیاری از احکام فقهی، که نصیّ در آن وجود نداشته باشد، مانند اشیای کَیلی و وزنی و غیره، در نزد ائمه، معتبر است.

اما پیرامون حیات خضر علیه السلام، هیچ فرد عاقلی (چه رسد به انسان فاضل و با درایت)، استدلال به قیاس نخواهد کرد؛ چرا که در این زمینه، استدلال جستن به قیاس، به هیچ عنوان جایز نیست.

(افراد را باید با حق شناخت، نه حق را با افراد:)

خواننده‌ی گرامی! اگر اقوال و مشاهداتِ صوفیان عظام را در زمینه‌ی حیات و رؤیت خضر، صرفاً به این جهت که صوفی و بزرگند بپذیری، پس باید قائل به حیات خضر علیه السلام تا روز قیامت باشی؛ و امّا اگر وجود و عدم دلیل را، معیار و ملاک قبول و ردّ این گونه موضوعات می‌پنداری، پس تو را بزرگی و عظمت قائلِ حیات خضر علیه السلام، نفریبد؛ چرا که قول هر کس، به جز قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم، قابل قبول و ردّ است.

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود:

«لا تَنْظُرْ اِلی مَنْ قالَ وَ انْظُرْ اِلی ما قالَ»؛

«در پذیرش و ردّ چیزی، به گوینده ننگر، بلکه به سخن و قولش بنگر».

خواننده‌ی عزیز! قلب و وجدانت را بر دلایل و براهین هر دو گروه، حَکَم و داور قرار ده و به آنچه که تو را به آن امر می کند، عمل کن؛ زیرا عدّه‌ی زیادی از مردم، نه تنها در عصر حاضر، بلکه در تمام اَعصار و زمان‌ها، برایشان این ذهنیّت ایجاد شده است که هر کس را ببینند که با صوفیان، در امری مخالفت می‌ورزد، او را به اَلقابی زشت، مانند: منافق و کژعقیده، محکوم می کنند، و هر کس که با آن‌ها در هر امری موافق، و ایمان و یقین به سخنشان بدون تجزیه و تحلیلِ دلایل و براهینشان داشته باشد، او را از زمره‌ی نجات یافتگان و رستگاران می‌دانند؛ گویا که فقط ایمان به اقوال و اندیشه‌ی صوفیان بزرگ را، هر چند مخالف با دین و شریعت باشد، معیار و ملاکِ موفّقیت و نجات و رستگاری می پندارند. خداوند بلند مرتبه را از این غلوّ و افراط، که کمتر از غلوّ اهل کتاب در آیین و مذهبشان نیست، به پاکی یاد می کنیم و از خداوند منّان، عاجزانه خواستاریم تا آن‌ها را به راه مستقیم، هدایت و ارشاد بفرماید.

خواننده‌ی عزیز و گرامی! بعد از شنیدن تمامی سخنانِ موافقان و مخالفان، این را بدان که احادیثِ صحیح نبوی و

دلایلِ راجح عقلی، مؤیّد و موافق دیدگاه منکران حیات خضر است؛ و هیچ لزومی ندارد که ما به خاطر چند داستانِ روایی، که از بعضی از صُلحاء و عُرفاء، در مورد حیات و رؤیت خضر نقل شده‌اند، (و خداوند بهتر از صحّت و سُقم آن‌ها با خبر است)، از ظاهر این احادیثِ صحیح و دلایلِ راجح عقلی، مبنی بر وفات خضرعليه السلام، عدول بکنیم و بگذریم؛ آن هم به جهت حُسن ظنّی که به صوفیان و عُرفاء داریم؛ چرا که آن‌ها قائل به حیات خضرعليه السلام تا قیامتند؛ و هیچ لزومی ندارد که ما به خاطر حُسن نیّتی که به آن‌ها داریم، سخنانشان را هم بدون تجزیه و تحلیل دلایلشان، بپذیریم؛ در حالی که عمده براهین آن‌ها، در استدلال‌هایشان، روایات دار قطنی در «الافراد»، و حاکم در «المستدرک»، و عقیلی و ابن عساکر است؛ و شأن و حال این مصنّفان و منزلت و جایگاه کتاب‌هایشان و منهج و طریقه‌شان در تخریج احادیث نیز، بر هیچ کس، مخفی و پوشیده نیست؛ چرا که روایات این چنین کتاب‌هایی، به شرط صحیحین و دیگر کتاب‌های معتبر حدیث، مورد قبول و اعتماد است.[1]

۱ـ روح المعانی، آلوسی، ج ۱۵ ص ۳۲۰

حیات خضر علیه السلام و دیدگاه امام ربّانی رحمه الله و قاضی ثناء الله مظهری رحمه الله

قاضی ثناء الله مظهری رحمه الله پس از بیان اختلافاتی که در زمینه‌ی «**حیات و وفات خضر** علیه السلام» وجود دارد، می گوید: ظاهر امر این است که، اگر خضر، در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم زنده و باقی می‌بود، به یقین از مصاحبت و ملاقات با ایشان، کناره گیری نمی کرد و به حضورشان مُفتخر می گشت؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای دعوت همه‌ی مردم، به سوی خداوند، مبعوث شده بودند، به همین جهت می‌فرماید:

«اگر موسی زنده می‌بود، هیچ راهی به جز اتّباع و پیروی‌ام نداشت.»[1]

و زمانی که عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می‌آید، در نماز جماعت، به امام این امّت، اقتدا می کند.

و حلّ و فصل این مشکل و اختلاف، جز با کلام **مجدّد ألف ثانی** رحمه الله، امکان پذیر نخواهد بود؛ چرا که زمانی که از ایشان، راجع به حیات و وفات خضر علیه السلام سؤال شد، ایشان متوجّه خداوند بلند مرتبه شدند و از خداوند بزرگ عاجزانه خواستند تا در این مورد، به ایشان کمک کند.

۱- رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان فی حدیث جابر رضی الله عنه

پس از این، ایشان خضر را در جلویشان حاضر دیدند و راجع به شأن و حالش، از او سؤال نمودند. خضر علیه‌السلام فرمود: **«من و الیاس علیه‌السلام از زمره‌ی زندگان نیستیم؛ امّا خداوند بلند مرتبه، به ارواح ما چنین قدرت و خاصیّتی داده است که به ذریعه‌ی آن بتوانیم، خود را به اَشکال و صورت‌های مختلف درآوریم و اعمال زندگان را از قبیل: راهنمایی نمودن افراد گم‌شده، و کمک به درماندگان و بیچارگان، و تعلیم و آموزش علم لدنّی به هر کسی که خداوند بلند مرتبه بخواهد، بکنیم»**[۱].

۱- تفسیر مظهری، ج ۶ ص ۶۲

بخش سوم

واپسین سخن

فصل شانزدهم از کتاب

«المنار المنیف

فی الحدیث الضعیف»

ابن جوزی رحمه الله

واپسین سخن

در این مبحث از کتاب، نظر خواننده‌ی مشتاق و علاقمند و جستجوگرِ حقّ و واقعیّت را، که معیار و مقیاسش برای شناخت افراد، حقّ و حقیقت است و هرگز حقّ را با افراد نمی‌شناسند، به فصل شانزدهم از کتاب «**المنار المنیف فی الحدیث الضعیف**»، اثر **علّامه ابن جوزی**ﷺ به همراه تعلیقاتِ مفید و خواندنی، و تخریج احادیث و تنبیه بر مُسامحات و سهل انگاری‌های مؤلّف و خروجش، در تضعیف بعضی از احادیث، از روش و منهج ائمّه‌ی جَرْح و تعدیل که استاد فاضل و پژوهشگر: «**شیخ عبدالفتاح ابوغدّه**ﷺ»، شاگرد علامه کوثریﷺ، در پاورقی کتاب «**ابن جوزی**ﷺ» نگاشته است، معطوف و جلب می‌نمایم؛ و من هم، به خاطر زیبایی و شیوایی تعلیقاتِ علّامه عبدالفتاح، هیچ تغییری در نظم و زیبایی و شیوایی آن نداده‌ام و به همان ترتیب، آن را در اینجا نقل می‌کنم.

فصل شانزدهم از کتاب ابن جوزی

روایات و احادیثی که درباره‌ی خضر علیه السلام و جاودانگی او روایت شده‌اند، همگی دروغ و ساختگی هستند و در ارتباط با زنده بودن خضر علیه السلام، حتّی یک حدیث صحیح هم، در اختیار نداریم. از جمله احادیثی که روایت کرده‌اند، عبارتند از:

۱. «رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مسجد نشسته بودند که از پشت سر، سخنانی به گوششان رسید؛ و مردم، دنبال صدا رفتند و دیدند که صاحب آن صدا، خضر است».

۲. و حدیث: **«ملاقات و زیارت همه ساله‌ی خضر علیه السلام و الیاس علیه السلام»**[۱].

۳. و حدیث: **«اجتماع جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام و خضر علیه السلام در محل عرفات»**؛ که حدیثی طولانی، دروغ و

۱- تمام این احادیث و روایات، چنان که در «**الموضوعات**» ابن جوزی رحمه الله (ج ۱ ص ۱۹۵) و دیگر کتب موضوعات (احادیث جعلی و ساختگی)، این چنین روایت شده است: «**یَلْتَقِي الْخِضْرُ وَ إِلْیاسُ کُلَّ عامٍ، فَیَحْلِقُ کُلُّ واحِدٍ مِنْهُما رَأْسَ صاحِبِهِ وَ یَتَفَرَّقانِ عَنْ هٰذِهِ الْکَلِماتِ: بِسْمِ اللهِ ما شاءَ اللهُ لا یَسُوقُ الْخَیْرَ إِلَّا اللهُ ما شاءَ اللهُ لا یَصْرِفُ السُّوْءَ إِلَّا اللهُ ما شاءَ اللهُ ما یَکُوْنُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ ما شاءَ اللهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ**».

ساختگی است.[1]

۴. و از ابراهیم حربی رحمه الله، پیرامون جاودانگی و عمر دور و دراز خضر علیه السلام سؤال شد. ایشان در پاسخ فرمودند: این مطلب، مسلماً از القائاتِ شیطانی است که در میان مردم، شایع و پراکنده شده است.

از امام بخاری رحمه الله راجع به خضر علیه السلام و الیاس علیه السلام سؤال شد که آیا آن دو زنده‌اند؟ ایشان در جواب فرمودند: چگونه زنده‌اند در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است:

«لا یَبْقی عَلَی رَأسِ مِأَةِ سَنَةٍ مِمَّنْ هُوَ الْیَوْمَ عَلی ظَهْرِ الْأَرْضِ اَحَدٌ»[2]. متفق علیه.

«تا صد سال دیگر، هیچ یک از کسانی که امروز زنده هستند، بر روی کره‌ی زمین باقی نمی‌ماند».

و زمانی که از ائمّه و پیشوایان دینی، راجع به زنده بودن

۱- «موضوعات» ابن جوزی رحمه الله، (ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۷) و «اَللآلی الموضوعة» جلال الدین سیوطی رحمه الله، (ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸).

۲- بخاری (ج ۱ ص ۱۸۸ و ج ۲، صص ۳۹، ۶۱) و مسلم (ج ۱۶ ص ۸۹) این روایت را از عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل نموده‌اند و تمام روایت چنین است: «عَنْ عبدالله بن عمر، صلّی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلة صلوة العشا. فی آخر حیاته. فلما سلّم قام، فقال: أرأیتکم لیلتکم هذه فانّ علی رأس مأة سنة منها لا یبقی ممن هو علی ظهر الأرض أحد. فوهل الناس فی مقالة رسول الله صلی الله علیه وسلم تلک فیما یتحدّثون من هذه الاحادیث عن مأة سنة و انما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لا یبقی ممن هو الیوم علی ظهر الارض احد یرید بذلک ان ینخرم ذلک القرن».

خضر علیه السلام سؤال می‌شد، همه‌ی آن‌ها، این آیه را تلاوت می‌کردند و به آن استدلال می‌جستند:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ﴾. (انبیاء / ٣٤)
«ما برای هیچ انسانی پیش از تو، زندگی جاویدان قرار ندادیم».

۵. از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مورد حیات و جاودانگی خضر علیه السلام سؤال شد. ایشان در جواب فرمودند: اگر خضر علیه السلام زنده می‌بود، بر وی واجب بود که به نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیاید و همراه ایشان به جهاد برود و به آموزش دینی بپردازد؛ در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روز جنگ بَدر فرمودند:

«اَللّهُمَّ اِنْ تَهْلِكْ هذِهِ الْعِصابَةَ لا تُعْبَدُ فِی الْأَرْضِ»[۱].
«پروردگارا! اگر این گروه، نابود گردد، دیگر کسی باقی نخواهد ماند که تو را پرستش کند».

و پر واضح است که آن گروهِ مجاهدان و رزمندگان، سی صد و سیزده تن بودند که اسامی آنان و اسامی پدران و

۱- امام مسلم در صحیحش (ج ۱۲ ص ۸۴) از عمر رضی الله عنه چنین روایت کرده است: «اَللّهُمَّ اِنْ تَهْلِكْ هذِهِ الْعِصابَةَ لا تُعْبَدُ فِی الْأَرْضِ»؛ و در مسند امام احمد (ج ۱، صص ۳۰ و ۳۲) این گونه روایت شده: «لا تُعْبَدُ فِی الْأَرْضِ اَبَداً».

قبایلشان، نزد همگان، معروف و مشهور بود؛ حال سؤال اینجاست که خضر عليه السلام در آن موقع، کجا بود؟

ابوالفرج بن جوزی رحمه الله می گوید: دلیل این که خضر عليه السلام هم اکنون زنده و باقی نیست، چهار چیز است: قرآن، سنّت، اجماع محقّقان و مجتهدان امّت و عقل.

۶. امّا دلیل قرآنی، عبارت است از این قول خداوند بلند مرتبه: «**وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ**»[1]؛

۱- حافظ ابن کثیر رحمه الله در «البدایة و النهایة» (ج ۱، ص ۳۳۴) از ابن جوزی رحمه الله، این را هم نقل نموده است که ایشان فرمودند: «اگر خضر، بشر باشد که هست، طبق این آیه‌ی شریفه، جاویدان نخواهد بود، و لا محاله در عموم این آیه، داخل خواهد بود و تخصیصش از تحت این حکم، بدون ارائه دادن دلیلِ صحیح و محکم، به هیچ عنوان درست نیست.

سپس ابن کثیر می گوید: تا زمانِ ارائه دادن دلیل بر حیات خضر عليه السلام، اصل، همان عدم حیات است؛ و این در حالی است که از هیچ معصومی، دلیل و برهانی بر تخصیص خضر از این حکم بیان نشده است؛ پس نتیجه می گیریم که خضر، زنده نیست.

بعد از این، حافظ ابن کثیر در (ج ۱، ص ۳۳۴) می‌فرماید: بعضی از آن دلایل و براهینی که ابن جوزی در کتابش «**عجالة المنتظر فی شرح حال الخضر**» به آن استدلال جسته، عبارت است از این قول خداوند بلند مرتبه در سوره‌ی (آل عمران / ۸۱): [وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَٰبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ ۚ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِى ۖ قَالُوٓا۟ أَقْرَرْنَا ۚ قَالَ فَٱشْهَدُوا۟ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ] ترجمه‌ی این آیه، پیش‌تر گذشت.

ابن عباس رضي الله عنهما می‌فرماید: خداوند بلند مرتبه، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که از او، در این مورد، عهد و پیمان گرفت که: اگر زنده بود و محمد صلى الله عليه وسلم به پیامبری مبعوث شد، بر او لازم است که به رسول خدا صلى الله عليه وسلم ایمان بیاورد و ایشان را نصرت و حمایت نماید.

و نیز خداوند بلند مرتبه به آن پیامبر، امر نمود تا این عهد و پیمان را هم از امّتش در پیرامون ایمان به پیامبر صلى الله عليه وسلم و حمایت و نصرتش بگیرد. (روایت بخاری).

پس خضر، یا نبیّ است و یا ولیّ؛ و در هر دو صورت؛ در این عهد و پیمان داخل است.

علاوه بر این، اگر خضر ﷺ در زمان رسول خدا ﷺ زنده و حاضر بوده است؛ البته که بهترین و برترین حالات و اوقاتش، زمانی بود که در حضور رسول خدا ﷺ حاضر شود، و بر آنچه که خداوند بزرگ بر ایشان فرو فرستاده، ایمان بیاورد و در مقابل دشمنانشان بایستد و از ایشان، حمایت و حفاظت نماید؛ چرا که خضر ﷺ، اگر ولیّ باشد، ابوبکر صدیق ﷺ از ایشان برتر است؛ و اگر نبیّ باشد، موسی ﷺ از ایشان برتر است و در حالی که امام احمد، در مسندش (ج ۳ ص ۳۸۷) می‌فرماید: «حدثنا شریح بن النعمان، حدثنا هشیم، انبأنا مجالد، عن الشعبی عن جابر بن عبدالله، اَنَّ رسول الله ﷺ قال: و الذی نفسی بیده لو انّ موسی کان حیاً ما وسعه الا ان یتّبعنی».

و این حدیث و آیه‌ی فوق، بر این موضوع دلالت می‌کند که اگر بالفرض، تمام پیامبران در زمان رسول خدا ﷺ زنده می‌بودند، همگی آن‌ها پیروان و اَتباع رسول خدا ﷺ قرار می‌گرفتند.

چنان که رسول خدا ﷺ در شب معراج، بر همه‌ی آن‌ها برتری داده شد و از همه‌ی آن‌ها، بالاتر عروج کرد و در زمان فرود آمدن، به همراه انبیاء در بیت المقدس، به دستور جبرئیل امین، در نماز جماعت، پیشنماز و امام آن‌ها قرار گرفت و همین چیز، دالّ بر این است که پیامبر خدا ﷺ امام اَعظم و رسول خاتم است.

بعد از ذکر این مباحث، این مطلب به خوبی دانسته می‌شود که: اگر بالفرض، خضر ﷺ زنده بود، البته که از جمله‌ی امّت محمدی ﷺ و از کسانی که تأسّی و اقتدا به شریعت و طریقه‌ی پیامبر خدا ﷺ می‌کنند، محسوب می‌شد؛ چرا که عیسی بن مریم ﷺ زمانی که از آسمان فرود می‌آید، به این آیین و شریعت، قضاوت و حکم می‌کند و از حدود آن خارج نمی‌شود؛ در حالی که ایشان، یکی از پیامبران اولوالعزم و خاتم انبیاء بنی اسرائیل است.

و این هم، از جمله‌ی مُسلّمات است که در هیچ حدیث صحیح و حَسَنی که دلهای عموم مردم را سکون و آرامش ببخشد. چنین حدیثی، موجود نیست که خضر ﷺ با پیامبر خدا ﷺ ملاقات نموده باشد و یا با ایشان در جنگی از جنگ‌ها شرکت کرده باشد. و این جنگ بدر است که پیامبر خدا ﷺ برای نصرت و فائق آمدن بر کفّار از خداوند بلند مرتبه چنین درخواست می‌نماید: «اَللّٰهُمَّ اِنْ تَهْلِکْ هذِهِ الْعِصابَةَ لا تُعْبَدُ فِی الْاَرْضِ»؛ «خدایا! این گروه را نصرت و پیروزی عنایت فرما؛ چرا که اگر این گروه از بین برود، بعد از این‌ها، هرگز بر روی زمین پرستش نخواهی شد؛ و این گروه و جماعت؛ متشکّل از سادات و بزرگان مسلمانان و فرشتگان، به ویژه جبرئیل ﷺ بود؛ چنان که این مطلب را «حسان بن ثابت ﷺ» در بیتی که به برترین و بهترین بیت در نزد عربها مشهور شده است، بیان نموده است:

و ثبیر بدر اذ یردّ وجوههم　　جبرئیل تحت لوائنا و محمد

«و نبرد بدر را بیاد آور، زمانیکه جبرئیل ﷺ و محمد ﷺ در زیر لواء و پرچمان،

اگر خضر علیه السلام زنده باشد، پس پایدار و جاویدان است؛ و قرآن عظیم الشأن هم، جاویدان ماندن بشر را نفی می کند.

۷. و امّا دلیل از سنّت، عبارت است از حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه که فرمود:

«صَلّى بِنا رَسُوْلُ الله صلی الله علیه وسلم ذاتَ لَيْلَةٍ صَلوةَ الْعِشاءِ فِيْ آخِرَ حَياتِهِ فَلَمّا سَلَّمَ قامَ فَقالَ: اَرَاَيْتَكُمْ لَيْلَتكُمْ هذِهِ فَاِنَّ عَلى رَأْسِ مِأَةِ سَنَةٍ مِّنْها لا يَبْقى مِمَّنْ هُوَ عَلى ظَهْرِ الْأَرْضِ اَحَدٌ»[1].

«رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آخر عمر شریفشان، شبی بعد از نماز عشاء، پس از سلام نماز فرمود: آیا به شما بگویم که امشب، رأس صدمین سال، اَحدی بسر روی زمین باقی نمی‌ماند».

و در صحیح مسلم، از جابر رضی الله عنه نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آخر عمر شریفشان فرمودند:

«ما مِنْ نَفْسٍ مَّنْفُوْسَةٍ يَّأْتِيْ عَلَيْها مِأَةُ سَنَةٍ وَ هِيَ يَوْمَئِذٍ حَيَّةٌ»[2].

صورت‌های کفّار را عقب می‌راندند و آن‌ها را از پای در می‌آوردند. پس اگر خضر علیه السلام، در آن زمان، زنده و حاضر بوده است، البته که ایستادنش در زیر لواء و پرچمی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جبرئیل امین علیه السلام پرچمدارش بودند، از زمرهٔ با شرافت ترین مقامات و بزرگترین غزواتش به حساب می‌آید.

۱- بخاری و مسلم.

۲- رواه مسلم.

«هیچ احدی نیست که بر او صد سال بگذرد در حالی که او در همان زمان زنده باشد».[1]

۸. امّا اجماع محقّقان و مجتهدان اسلامی بر وفات خضر:

ابوالفرج بن جوزی، از امام بخاری و علی بن موسی الرضا، نقل می‌کند که این دو بزرگوار، قائل به وفات خضر هستند؛ و از امام بخاری درباره‌ی حیات خضر سؤال شد. ایشان در جواب فرمودند: چگونه زنده است؛ حال آن که رسول خدا ﷺ فرموده است:

«أَرَءيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هذِهِ؟ فَاِنَّ عَلى رَأْسِ مِأَةِ سَنَةٍ مِّنْها لا يَبْقى مِمَّنْ هُوَ عَلى ظَهْرِ الْأَرْضِ اَحَدٌ».

«آیا به شما بگویم که امشب، رأس صدمین سال، اَحدی بر روی زمین باقی نمی‌ماند».

۱- حافظ ابن کثیر در «البدایة و النهایة» (ج ۱ ص ۲۳۶) بعد از این که این حدیث و حدیث قبلش را همراه راویانش نقل می‌کند، می‌گوید: ابن جوزی گفته است که: این احادیث صحیح، دلیل قاطع و محکمی بر وفات خضر است.

علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: اگر خضر، زمان رسول خدا ﷺ را درک نکرده باشد (چنانکه حق هم همین است) پس هیچ اشکالی رخ نمی‌دهد. اما اگر زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده باشد، پس این حدیث، متقاضی این امر است که وی، بیشتر از صد سال زندگی نکند. پس مطابق این حدیث و استدلال، خضر هم اکنون مفقود است و زنده نمی‌باشد؛ چرا که وی، در عموم این حدیث داخل است؛ و اصل هم همین است؛ زیرا که دلیل و مدرک صحیح و مؤثّقی که دالّ بر تخصیص خضر، از عموم این حدیث باشد، در دسترس نیست. «وَاللهُ اَعْلَم».

ابوالفرج، ادامه می‌دهد و می‌گوید: از کسانی که قائل به وفات خضر علیه السلام هستند، می‌توان به دو امام بزرگوار: «**ابراهیم بن اسحاق حربی** رحمه الله» و «**ابوالحسین بن المنادی** رحمه الله» اشاره کرد؛ به گونه‌ای که **ابوالحسین بن المنادی**، سخن فردی را که می‌گفت: خضر، زنده و باقی است، قبیح و زشت می‌دانست.

و **قاضی ابویعلی** رحمه الله، وفات خضر علیه السلام را از بعضی از اصحاب امام احمد رحمه الله حکایت نموده است؛ و از بعضی از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش نقل کرده است که گفته‌اند: اگر خضر علیه السلام زنده می‌بود، بر او واجب بود که به حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر شود، و به ایشان ایمان بیاورد؛ و این خود، دلیل بر وفات خضر علیه السلام است.

۹. ابوالفرج بن جوزی رحمه الله نقل می‌کند:

«حَدَّثَنا اَحْمَدُ، حَدَّثنا شُریحُ بنُ نعمان، حدّثنا هشیم، أخبرنا مجالد، عن الشعبی، عن جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما - اَنَّ رسول الله صلی الله علیه وسلم قالَ: وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیده، لَوْ اَنَّ مُوسی کان حَیّاً ما وَسَعه اِلّا أنْ یَتّبعنی».

امام احمد... از جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به خدا!

اگر موسی زنده بود، هیچ راهی به جز اتّباع و پیروی‌ام نداشت».[1]

طبق این حدیث، چگونه خضر علیه السلام زنده و باقی است؛ در حالی که با رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه در جمعه و جماعات شرکت نموده و نه با ایشان، به جهاد و کارزار پرداخته است؟ حال آن که زمانی که عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می‌آید، در نماز جماعت، اقتدا به امام این امّت (حضرت مهدی) می‌کند و خود را بر او مقدّم نمی‌شمارد تا خدشه و نقصی در نبوّت و امامتِ عُظمای پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم ایجاد نشود.

ابوالفرج بن جوزی رحمه الله ادامه می‌دهد و می‌گوید: چقدر فهم و درک قائلِ حیات و جاودانگی خضر علیه السلام از حقّ و حقیقت به

۱- امام احمد، این روایت را در مسندش (ج ۳، ص ۳۸۷) به همین سند، روایت نموده است و تمام این روایت چنین است: «عن جابر بن عبدالله، انّ عمر بن الخطاب أتی النبی صلی الله علیه و سلم بکتاب اصابه من بعض اهل الکتاب، فقرأه علی النبی صلی الله علیه و سلم فغضب فقال: أمتهوّ کون فیها یا بن الخطاب؟! (التّهوک: التهوّر؛ و قیل: التحیّر) و الّذی نفسی بیده، لقد جئتکم بها بیضا نقیة. لا تسألوهم عن شیء فیخبروکم بحقّ فتکذبوا به او بباطل فتصدّقوا به والّذی نفسی بیده لو انّ موسی حیّاً ما وسعه اِلّا ان یتّبعنی».

و نیز امام احمد با سندی دیگر از جابر بن عبدالله رضی الله عنه در (ج ۳، ص ۳۳۸) چنین روایت می‌کند: «عن جابر بن عبدالله، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: لا تسألوا اهل الکتاب عن شیء؛ فانّهم لن یهدوکم و قد ضلّوا فانّکم اما ان تصدّقوا بباطل او تکذّبوا بحقّ فانّه لو کان موسی حیّاً بین أظهرکم ما حلّ له اِلّا ان یتّبعنی».

و در سند هر دو روایت، «مجالد بن سعید» است. هیثمی، در «مجمع الزوائد» (ج ۱، ص ۱۷۴) می‌گوید: امام احمد رحمه الله و یحیی بن سعید رحمه الله و دیگران، مجالد بن سعید را فردی ضعیف و غیر قابل اعتماد معرفی نموده‌اند.

دور است؛ چرا که او با این عقیده و گمانش، نسبتِ روی گردانی و اِعراض از شریعت مقدّس اسلام را، به خضر علیه السلام می‌دهد!.

۱۰. امّا دلایل عقلی؛ از ده صورت، دالّ بر وفات و عدم حیات خضر علیه السلام است:

صورت اول: قائلان حیات می‌گویند: خضر علیه السلام پسر صلبی آدم علیه السلام است. ولی این سخن، به دو دلیل، مردود و غیر قابل پذیرش است:

الف) از این سخن، این مطلب استنباط می‌شود که عمر خضر علیه السلام هم اکنون، هزاران سال یا بیشتر باشد. (چنان که «**یُوحنّا مؤرّخ**» می‌گوید: عمر خضر علیه السلام شش هزار سال است)؛ در حالی که این چنین چیزی در حقّ بشر، غیر ممکن و بعید است.

ب) اگر خضر علیه السلام پسر صلبی آدم علیه السلام باشد و یا از صلب چهارم به ایشان برسد، همان گونه که قائلان حیاتش، گمان می‌کنند و می‌گویند: خضر، وزیر و مشاور ذوالقرنین بوده است؛ در این صورت، خضر علیه السلام، فردی مُدْهش و عجیب الخلقه است؛ و دارای هیکلی جسیم و بزرگ خواهد بود؛ زیرا در حدیثی که از ابوهریره رضی الله عنه در صحیحین روایت شده، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است:

«خُلِقَ آدَمُ وَ طُوْلُهُ سِتُّونَ ذِراعاً فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ بَعْدَهُ».[1]

«آدم عليه‌السلام در حالی آفریده شد که طولش، شصت ذرع[2] بود؛ اما بعد از این، از قد و قامت اولاد و نوادگانش کاسته شد».

و هیچ یک از قائلان حیات و رؤیت خضر، مدّعی چنین چیزی نیست که او را با این شکل و شمایل مشاهده نموده باشد؛ در حالی که خضر عليه‌السلام، بنا بر گفته‌ی خودشان، از انسان‌های نخستین است و باید طبق این حدیث، دارای این شکل و قیافه باشد.

صورت سوم:[3] اگر خضر عليه‌السلام، قبل از نوح عليه‌السلام می‌زیسته است، باید با نوح عليه‌السلام (در زمان آن طوفان سهمگین و وحشتناک، که آب، سراسر گیتی را فراگرفته بود) سوار کشتی می‌شد؛ در حالی که این مطلب، از هیچ یک از قائلان حیات خضر عليه‌السلام، نقل نشده است.

صورت چهارم: محقّقان و پژوهشگران اسلامی، بر این موضوع متّفق القولند:

۱- صحیح بخاری (ج ۶، ص ۳۶۰) و صحیح مسلم (ج ۱۷، ص ۱۷۸)

۲- ذَرع: مقیاسی است برای اندازه گیری از آرنج تا سر انگشت وسط. (فرهنگ منجد) «مترجم»

۳- صورت دوم از دلایل عقلی، از اصل کتاب افتاده است.

زمانی که نوح علیه السلام و پیروانش، با اَمن و سلامتی کامل، از کشتی پایین آمدند، تمام پیروانش، غیر از نژاد و ذریّه‌اش، از بین رفتند و دار فانی را وداع گفتند. چنان که این آیه‌ی کریمه، دالّ بر این موضوع است:

﴿ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلْبَاقِينَ ﴾ (صافات / ۷۷)

«و نـژاد نـوح را بازمانـدگان و باقیمانـدگان (روی زمـین) کردیم».

و این آیه، سخن کسانی را که می‌گویند: خضر علیه السلام، قبل از نوح علیه السلام بوده است را، رد می‌کند.

صورت پنجم: اگر این موضوع، که یک انسان از زمان آدم علیه السلام تا قیام قیامت، باقی و جاودان باشد، صحّت و ثبوت داشته باشد، البته که یکی از شگفت انگیزترین آیات و نشانه‌های خداوند بزرگ، محسوب می‌شود و باید در جای جای قرآن، به خاطر عظمت و شگرف بودنش ذکر می‌شد؛ در حالی که خداوند بلند مرتبه، در قرآن عظیم الشأن، از عمر نوح علیه السلام بحث به میان آورده و او را آیه و نشانه معرّفی نموده است. پس چگونه از عمر خضر علیه السلام، که چندین برابر عمر نوح علیه السلام است، بحثی به میان نیاورده است؛ حال آن که موضوع خضر، از جهت آیه و نشانه، بزرگتر و شگرفتر است؛

و به همین جهت، بعضی از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش گفته‌اند: مُسلّماً موضوع حیات خضر، از القائاتِ شیطانی است که در میان مردم، شایع شده است.

صورت ششم: قائل بودن به حیات خضر‌علیه‌السلام، قولی است که مبنای علمی ندارد و بدون آگاهی، به خدا نسبت داده شده است؛ و این عمل هم به نصّ قرآن، حرام و ممنوع است. [وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ] (اسراء / ۳۶) و دیگر آیات.

امّا توضیح و تشریح بند دوم جمله‌ی بالا: «**حرام بودنِ نسبت دادن قولی بر خدا که مبنای علمی ندارد**»، برای عموم، ظاهر و آشکار است و نیازی به توضیح ندارد.

و امّا تبیین و توضیح بند اولِ جمله (**قائل بودن به حیات خضر‌علیه‌السلام، قولی است که بدون علم و آگاهی به خدا نسبت داده شده است**): از این جهت است که، اگر حیات و بقای خضر‌علیه‌السلام ثابت و دارای دلیل وحیانی و برهان شرعی است، باید قرآن و سنّت و اجماع علماء امّت، بر آن دلالت کند؛ در حالی که این کتاب خدا است که در دسترس ماست، پس در کجای آن، از حیات خضر‌علیه‌السلام سخن به میان آمده است؟ و در کجای سنّت و حدیث صحیح، از این موضوع یاد شده است؟ و در میان علمای امت، چه کسانی بر حیاتش اجماع نموده‌اند؟

صورت هفتم: غایت و مُنتهای آنچه که مدّعیانِ حیات و رؤیت خضر، به آن توسّل و تمسّک می‌جویند، حکایات و داستان‌هایی مبنی بر رؤیت و مشاهده خضر است. بسی جای تعجّب و حیرت است که راوی این گونه داستان‌هایی، مبنی بر رؤیت و مشاهده‌ی خضر، چگونه وی را از سایر افراد، تشخیص داده و او را شناخته است؟

و جمع کثیری از مدّعیان رؤیت، (که اکثراً انسان‌هایی ساده و کوته فکری هستند) از گفته‌ی فردی که می گوید: من خضرم، فریب می‌خورند و سخنش را تصدیق می کنند؛ حال آن که فرد عاقل و فهمیده، سخن هیچ کس را بدون ارائه‌ی دلیل وحیانی و برهان شرعی نمی‌پذیرد. حال سؤال اینجاست که راویِ رؤیتِ خضر، چگونه و از کجا دانسته است که فردی که می گوید: من خضرم، راست می گوید یا دروغ؟

صورت هشتم: چگونه ممکن است خضر عليه السلام از موسی کلیم الله جدا شود و حاضر به ادامه‌ی مصاحبت با او نشود و بگوید: [هَـٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ] (کهف / ۷۸)؛ و پس از آن، با انسان‌های کم خرد و غافل از دین و شریعت که نه در جمعه و جماعات شرکت می کنند و نه در مجالس علمی، و هر یک از آن‌ها می گویند: «خضر به من گفت؛ خضر به نزدم آمد؛

خضر مرا وصیّت نمود»؛ هم کلام و همراه شود! واقعاً عجیب است که خضر علیه السلام موسی کلیم الله را بدرود گوید و با کوته فکران و جاهلان از دین و شریعت که وضو گرفتن و نماز خواندنشان را درست و صحیح یاد ندارند، بپیوندد و با آن‌ها هم سخن شود. «سُبْحانکَ هذا بُهْتانٌ عَظِیْمٌ».

صورت نهم: امّت محمدی، بر این سخن متّفق القولند که: اگر فردی گفت: من، خضرم و از رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنین چیزی را شنیده‌ام، هیچ اِعتنا و توجّهی به قولش نمی‌شود؛ و در شریعت مقدّس اسلام، این قول قابل احتجاج و استناد نیست و هیچ جایگاه و منزلتی نخواهد داشت.

و قائل حیات و جاودانگی خضر علیه السلام، هیچ چاره و راهی، جز این ندارد که بگوید: خضر، نه به حضور رسول خدا صلی الله علیه و سلم شرفیاب شده و نه با ایشان، بیعت نموده است.

و یا چنین بگوید که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم، کسی را در پی وی نفرستادند تا با یکدیگر ملاقات کنند؛ و به خودی خود، آشکار و واضح است که تمام این ادّعاها و سخنان، بی‌پایه و بی‌اساس است.

صورت دهم: بنا بر گفته‌ی قائلان حیات، اگر خضر علیه السلام هم اکنون زنده باشد، پس به یقین، جهادشان با کفّار در راه اِعلای

کلمة الله و مشارکت و حضور در جمعه و جماعات و اِرشاد و تفهیمِ جاهلان و ناآگاهانِ امّت، خیلی بهتر و برتر از سیاحت وی در بین وُحوش و کوه و دشت و بیابان هاست. و آیا قائل بودن به چنین چیزی، بزرگترین طعن و عیب بر ساحتِ مقدّس نبیّ خدا، خضر علیه‌السلام نیست؟

این سخنان، پایان بخش مباحث این کتاب بود که من، درباره‌ی حیات و وفات خضر علیه‌السلام، از منابع مؤثّق و مراجع معتبر، که بزرگان عرصه‌ی علم و دانش بر آن‌ها صحّه گذاشته‌اند و اعتماد کرده‌اند، جمع آوری نمودم و در اختیار خوانندگان محترم قرار دادم.

«اَللّٰهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلامِ، وَ مَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْأيمانِ».

وَ آخِرُ دَعْوانا اَنِ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعالَمِيْنَ.

وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَ عَلى آلِهِ وَ أَصْحابِهِ اِلى يَوْمِ الدِّيْنِ.